



شماره پانزدهم - بهمن 1385

# نشریه دانشجویی بذر

همکاران این شماره: سورنا هدایت، بارید کیوان، ساحل نیکنام، یاشاریدیعی، رها کیا، افشین کوشا، احسان تفکری

[www.bazr1384.com](http://www.bazr1384.com)

Email: [bazr1384@gmail.com](mailto:bazr1384@gmail.com)

■ جرات خلاف جریان رفتن ! صفحه 2

■ 16 آذر از نگاهی دیگر! صفحه 5

■ جنبش دانشجویی و " کمپین جمع آوری یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز " صفحه 6

■ ستم ملی، حقیقت عینی : از مبارزه تا انقلاب! صفحه 10

■ نگاهی به نقش جنبش دانشجویی در انقلاب 1357 صفحه 16

■ ارمغان آمریکا برای عراق از زبان آمار صفحه 16



■ شخصیت ها و داوری تاریخ  
در حاشیه پخش دفاعیات خسرو گل سرخی در  
سیمای جمهوری اسلامی صفحه 3



■ يك تجربه ایرلندي ؛ به بهانه تماشای فیلم  
"بادی که بر مرغزار می وزد" صفحه 12

■ معرفی کتاب: "امپریالیسم و مقاومت" اثر جان ریس صفحه 14





## جرات خلاف جریان رفتن !

### ساحل نیکنام

واقعا چیزهایی دارد تغییر می کند. نمی خواهم این درک را بدهم که جنبش دانشجویی تغییر کیفی کرده و به یک سطح بالاتر گذر کرده است. ولی تغییرات، چشمگیر است. تظاهرات 16 آذر امسال گسترده بود، محدود به تهران نبود، شعارهای رادیکال و مناسب و به موقعی داشت، و بالاخره اینکه متحدتر و منسجم تر و حساب شده تر از گذشته برگزار شد. همه چیز با برنامه تر از قبل بود و علاوه بر تعیین سیاستهای کلی صحیح به مسائل تاکتیکی هم توجه بیشتری شده بود. بدون شک می توان و باید به جای خود به پاره ای ناروشنی ها و کمبودها در قطعنامه تظاهرات دانشگاه تهران تحت عنوان "دانشگاه پادگان نیست" اشاره کرد ولی این مساله در مقابل اتفاقی که دارد می افتد، جنبه فرعی پیدا می کند.

به فاصله چند روز از تظاهرات 16 آذر، اعتراض شجاعانه گروهی از دانشجویان پلی تکنیک در جلسه سخنرانی احمدی نژاد را شاهد بودیم و کمی بعد، اعتراض گروهی از دانشجویان دانشگاه شیراز به هنگام سخنرانی باهنر را. مساله این نیست که آیا دانشجویانی که در پلی تکنیک علیه احمدی نژاد شعار دادند و حاکمیت و موجودیتش را زیر سوال کشیدند همانها بودند که در تظاهرات 16 آذر هم شرکت داشتند یا نه. مساله این نیست که آیا معترضان دانشگاه شیراز از نظر فکری در صف برگزار کنندگان 16 آذر یا به طور کلی طیف چپ رادیکال جای داشتند یا نه. نکته اصلی اینست که یک چرخش مهم در روحیه و نحوه عمل جنبش دانشجویی در حال وقوع است. این حتما عکس العملی به سیاست تشدید فشار و سرکوب پلیسی - امنیتی و تصمیمات بیدادگرانه کمیته های انضباطی علیه دانشجویان چپ و آزادیخواه و تلاش باند حاکم برای افزایش خفقان سیاسی و ایدئولوژیک در محیط دانشگاه است. ولی این عکس العمل، یک امر خودبخودی و به اصطلاح "احساسی" نیست. عکس العمل به سرکوب، می توانست به شکلی کاملا متفاوت اتفاق بیفتد: به شکل انفعال، در پیله رفتن و جا زدن. به شکل ترسیدن، متوقف کردن فعالیت ها، و صبر و انتظار. ولی طیف چپ دانشگاه و در مجموع دانشجویان مترقی و آزادیخواه یک راه دیگر را انتخاب کردند. راه تعرض سیاسی برای در هم

شکستن و عقب راندن موج فشار و سرکوب. این راهی واقعی تر و موثرتر برای رسیدن به اهداف است، قبول ندارید؟

روحیه و عملکرد جنبش دانشجویی در این روزها نشان می دهد که این جنبش جرات خلاف جریان رفتن پیدا کرده است. شاید بتوان گفت که این موقعیت حساس سیاسی، ضرورت خلاف جریان رفتن را در گوش جنبش ما فریاد کرده است. اگر می خواهید اهمیت حرکت دانشگاه را بهتر بفهمید به روحیه و موقعیت ذهنی و عملکرد جامعه به طور کلی نگاه کنید. اکثریت بزرگی از مردم از وضع موجود ناراضند. اکثریت بزرگی از مردم کسانی که در راس نظام و حکومت نشسته اند را مسبب بدبختی و فلاکت و ستم های موجود می بینند و با این حاکمیت مخالفند. حرف دل اکثریت مردم اینست که اینها باید بروند. ولی این اکثریت به ابراز نارضایتی و خالی کردن خود در اتوبوس و تاکسی و صف شیر و درد دل در جمع خانواده و دوستان "عادت" کرده است، حتی وقتی که تضادهای طبقاتی و اجتماعی به شکل جنبش های حق طلبانه توده ای فوران می کند هم روحیه و گرایش سیاسی تدافعی به شکل برجسته در آن به چشم می خورد. منظورم فقط وجود تفکر و گرایش سیاسی رفرمیستی گروهی از فعالان و رهبران عملی این جنبش ها اعم از کارگری یا زنان و معلمان و ... نیست. روحیه عمومی رایج در اعتراضات خیابانی و تحصن ها و اعتصابات اینست که از مرز معینی عبور نکنند. جرات شکستن حصار که دور هر مقاومت و اعتراض کشیده شده را به خود ندهند و جنبش را به سطح بالاتری نکشانند. دانشجویان معترض و آزادیخواه در مبارزات این دوره خود فریاد می زنند: "محمود احمدی نژاد، عامل تبعیض و فساد" یا اینکه "جمهوری اسلامی فانوس رو به باد است" و چندین شعار خوب و به موقع دیگر. این شعارهای رادیکال و صریح و جهت دار سیاسی را در کدامیک از جنبشهای حق طلبانه و اعتراضی دیگر شنیده اید؟ آیا جنبش دانشجویی تافته جدا بافته است؟ خیر. ولی جنبش دانشجویی این خصوصیت و رسالت را دارد که در مقاطعی از جنبش عمومی مردم نقش یک طلایه دار سیاسی را بازی کند. معنایش اینست که برای این کار باید خلاف جریان عمومی و روحیات رایج حرکت کند. باید جرات این کار را به خود بدهد.

برای پیشرفت و دگرگونی، برای غلبه نو بر کهنه در هر زمینه ای، خلاف جریان رفتن یک اصل است. جنبشهای سیاسی



## شخصیت ها و داوری تاریخ

در حاشیه پخش دفاعیات خسرو گلسرخی در سیمای جمهوری اسلامی

### یاشار بدیعی

در آن دو شب که بخشی از دفاعیات خسرو گلسرخی از برنامه "فوق العاده" با اجرای فرزاد حسنی پخش شد، خبر به سرعت در همه جا پیچید. پیام های کوتاه بیشمار روی صفحه تلفن های همراه نقش بست و زنگها پیای به صدا در آمد. نسل قدیم، با گذشته مبارزاتی دور خود تجدید خاطره می کرد و با نگاه در آینه تاریخ می خواست چهره گذشته خود را به یاد آورد. چه بسا می خواست فرصتی بیابد برای ادای احترام دوباره به از جان گذشتگانی که سالها الهامبخش مبارزه بودند. و نسل جوان در پی آن بود که فراتر از شنیده ها، با یکی از اسطوره های جنبش چپ روبرو شود. ایستادگی گلسرخی که همواره ستودنی بود، این بار نیز از جانب میلیونها نفری که به تماشایش نشستند ستایش شد. اما بخش برجسته ای از دفاعیات وی در دادگاه نظامی رژیم سلطنتی عکس العمل های متفاوتی را در میان مردم دامن زد. در این نوشته، بیش از آن که به مضمون دفاعیات گلسرخی بپردازیم، این عکس العمل ها و نیز هدف حکومت اسلامی از پخش دفاعیات را بررسی خواهیم کرد.

جای شك نیست که تلویزیون رژیم از پخش دفاعیات گلسرخی، اهداف امنیتی و سیاسی معینی را دنبال می کرد. حکومت اسلامی پیش از آن که بخواهد از زبان خسرو گلسرخی به تبلیغ ایدئولوژی خود و جا انداختن چهره های مذهبی بپردازد، پیش از آن که بخواهد مردم از زبان مبارز جان بر کفی که خود را مارکسیست می دانست حقانیت و اعتبار علی و حسین را بشنوند، به فکر همسو کردن و هم صف جلوه دادن بخشی از روشنفکران چپ با هیئت حاکمه سرکوبگر کنونی در مقابل "دشمن مشترک" بود. به همین خاطر بود که علاوه بر

و انقلابات به کنار، در پیشرفتهای تولیدی و جهش های علمی نیز همیشه کسانی باید پا پیش بگذارند و علیه محدودیت های مادی موجود، دامنه توان و امکانات موجود، و تئوری ها و باورهای حاکم حرکت کنند تا يك حرکت مادی به راه بیفتد و نضج بگیرد. راه پر رنگ کردن اهداف و دورنمای نوین و متفاوت، راه فراگیر کردن شعارهای راهگشا و شیوه های موثر مبارزاتی در سطح جنبش ها و در کل جامعه نیز جز این نیست. جرات جنبش دانشجویی به خلاف جریان رفتن، در درجه اول نیروی پتانسیل خود این جنبش را فعال می کند و راه بروز کامل شور و شوق و انرژی مبارزاتی نهفته دانشجویان را می گشاید. به همین چند مثال ملموس و در دسترس نگاه کنید که چگونه تظاهرات 16 آذر و شعارهای رادیکالش بر نحوه اعتراض دانشجویان پلی تکنیک به هنگام سخنرانی احمدی نژاد تاثیر گذاشت، دلشان را گرم و قرص کرد. و این موج تا دانشگاه شیراز هم کشیده شد. تاثیرات سیاسی این حرکت بر کل جامعه، در گرو پایداری در خلاف جریان رفتن و تلاش برای گسترش صفوف جنبش دانشجویی بر پایه سیاستها و شعارهایی است که بازتاب واقعی منافع توده های تحت استثمار و ستم باشد. باید راه های پیوند با جنبشهای گوناگون و بیرون بردن شعارها و سیاستها از صحن دانشگاه به میان مردم را پیدا کرد. این یکی از چالش های تعیین کننده جنبش دانشجویی در شرایط کنونی است. روزهای هشت مارس (روز جهانی زن) و اول ماه مه (روز جهانی کارگر) در راهند. این فرصت مناسبی برای جنبش دانشجویی است تا راه پیوند خود با جنبش های دیگر را هموار کند. ■

## خطاب به خوانندگان

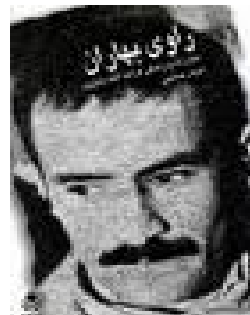
نزدیک به دو سال از انتشار نشریه دانشجویی بذر می گذرد. ما در پی جمع بندی از فعالیت دو ساله خود هستیم. سیل رویدادهای گوناگون ایران و جهان و نیازهای تنوریک و عملی و ورود جنبش چپ دانشجویی به مرحله نوینی از تکامل خود، بر اهمیت این جمع بندی می افزاید. ما بدنبال گسترش کیفی مطالب و رشد و انطباق بیشتر آن با نیازهای مبرم و روز فعالین جنبش دانشجویی هستیم.

بدین منظور نامه و پرسشنامه ای را برای فعالین، خوانندگان و دوستداران بذر خواهیم فرستاد تا با پاسخ به آن ما را در ارائه یک جمع بندی کاملتر و همه جانبه تر یاری دهند. لطفا نامه های خود را به آدرس زیر ارسال کنید

[Bazr1384@gmail.com](mailto:Bazr1384@gmail.com)

دست اندرکاران نشریه دانشجویی بذر





کرامت الله دانشیان

تاریخ سازی های بورژوازی و حکام مستبد ضد کمونیست، ما چنین نمادها و قهرمانانی داشتیم. کسانی را داشتیم که در مقابل شکنجه و جوخه اعدام ایستادند و گفتند، ما از شخص خودمان دفاع نمی کنیم. ما فقط از خلقمان دفاع می کنیم. از حق توده های محروم و تحت استثمار دفاع می کنیم. از طرف دیگر، گلسرخي سوسیالیسم و عقاید و ایده های مارکس را با نظرات 1400 سال پیش منسوب به علی ابن ابی طالب همسان معرفی کرد و مبارزات انقلابی جاری در قرن بیستم را به واقعه کربلا و تقابل حسین و یزید تشبیه کرد. این بخش از دفاعیات گلسرخي برای نسل جوان چپ که مقاومت و مبارزه اش را تحت سلطه يك رژیم اسلامي پیش می برد، آزار دهنده و تاسف بار بود. بعضی ها در عکس العمل منفي به این حرفهای نادرست تا آنجا پس رفتند که فرمان "تصفیه" گلسرخي از جنبش چپ را صادر کردند. بعضی نیز به فکر توجیه افتادند و گفتند شاید گلسرخي برای تاثیرگذاری بیشتر بر مردم ناآگاه تاکتیک زده بود. خیلی صریح باید گفت که هم آن فرمان، پوچ و زیانبار است و هم این توجیه. کاری که باید انجام شود ارزیابی صحیح و دیالکتیکی از آن دوره تاریخی مشخص و موقعیت جنبش چپ و جریانات اسلامي مخالف رژیم شاه در دهه 1340 و 1350 است. مساله اصلي، ارزیابی از نقش و جایگاهی است که خسرو گلسرخي به مثابه يك شخصیت در آن مقطع بازی کرد و دقیقاً به خاطر دفاعیاتش در دادگاه نظامي که همان موقع به شکل ناقص از تلویزیون شاه پخش شده بود در تاریخ ماندگار شد. در آن دوره، جریانات اسلامي گوناگون بخش مهمی از نیروهای ضد سلطنتی را شامل می شدند. در این میان، نیرویی به نام مجاهدین خلق قرار داشت که آشکارا از ضرورت اتحاد مبارزاتی با نیروهای مارکسیست می گفت. به علاوه، در حیطه نظریات فلسفی، اقتصاد سیاسی و مبارزه طبقاتی، به شکلی التقاطی آمیزه ای از اعتقادات شیعی و مارکسیسم را ارائه می کرد. غیر از مجاهدین، حتی جریانات و شخصیتهای اصول گرای اسلامي و بخشهایی از آخوندها که با رژیم شاه در تضاد افتاده بودند هم تا مدتها جرات حمله مستقیم به نیروهای مبارز چپ را نداشتند و تبلیغات مسموم خود را بیشتر در خفا و به شکل خجالتی و در انزوا پیش می بردند. در مقابل، رژیم شاه به شکل منظم و حساب شده برای ایجاد تفرقه و خصمانه کردن مناسبات میان مخالفان چپ و مذهبی خود فعالیت می کرد. اصطلاح "مارکسیست های اسلامي" را رژیم شاه با همین هدف درست کرد. بنابراین طبیعی بود که افراد مبارز چپی مانند خسرو گلسرخي که اساساً به شکل منفرد و بیشتر در جبهه فرهنگ و ادبیات پیشرو، و یا در محافل مطالعات مارکسیستی فعالیت می کردند و البته هوادار قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه آن روزها (از جنبش چریکی در ایران گرفته تا انقلاب ویتنام و فلسطین و...) بودند، به وجود پدیده ای تحت عنوان "اسلام مبارز" باور داشته باشند. گلسرخي هم مثل بخش بزرگی از جنبش چپ در ایران، وجود نیروهایی که تحت عناوین اسلامي با رژیم سلطنتی و سلطه امپریالیستی مخالف بودند و در زمینه نظری نیز می کوشیدند باورهای دینی را با نیازهای روز "منطبق" کنند را به غلط نشانه شکل گیری يك اسلام "دیگر" و "متفاوت" می دیدند. این درک غلط و غیر تاریخی از اسلام به مثابه يك پدیده مشخص اپیدئولوژیک - طبقاتی - اجتماعی (و البته سیاسی) باعث شد که جنبش چپ در دورانی که انقلاب 57 فرا رسید و نیروهای اسلامي با تمام قوا برای کسب هژمونی در آن به نبرد برخاستند، تا حد زیادی غافلگیر شود و از معرکه عقب بماند.

بخش دفاعیات گلسرخي، سیمای جمهوری اسلامي مصاحبه ای با برخی از زندانیان سیاسی زمان شاه که احتمالاً در صف نیروهای غیر مذهبی از نوع حزب توده جای داشته اند را هم به نمایش گذاشت. در بیست و هشتمین سالگرد انقلاب 1357، این تم تبلیغاتی جمهوری اسلامي کاملاً تحت تاثیر هراسی که رژیم از وضعیت بین المللی و نقشه های اربابان امپریالیست و نارضایتی روزافزون توده ها دارد، قرار داشت. رژیم این روزها می کوشد به بخشی از مخالفان خود بقبولاند که "ضرورت و امکان" اتحاد صف گسترده ای از نیروهای داخلی اعم از حکومتی و غیرحکومتی، سرکوبگر و سرکوب شده، در مقابل "نیروهای بیگانه" وجود دارد. می خواهد مردم زخم خورده فراموش کنند که پایه های رژیم اسلامي از همان ابتدا بر سازش با سرمایه داری جهانی استوار شد و به کمک امدادهای غیبی و آشکار قدرتهای امپریالیستی منجمله همین آمریکا ادامه حیات یافت.

بخش دفاعیات گلسرخي از این زاویه صورت گرفت. و چه مسخره و مصنوعی بود ژست های مجری منفور برنامه "فوق العاده" که قبل از پخش تصاویر گلسرخي، با نیش بازش به بینندگان وعده يك "سورپرایز" داد و بعد هم به دروغ ادعا کرد که طی 33 سال گذشته این اولین بار است که این دفاعیات از تلویزیون پخش می شود. در حالی که چند شب بعد از 22 بهمن 57 دقیقاً همین بخش از دفاعیات گلسرخي، البته همراه با بخشی از دفاعیات کرامت دانشیان، به همت کارکنان مبارز اعتصابی از تلویزیون ملی ایران پخش شد و تعدادی از آنان چوب این "گستاخی" را خوردند و توسط مقامات تازه به قدرت رسیده، از تلویزیون اخراج شدند. البته امسال حکومت اسلامي به خیال خود سعی کرد بخش دفاعیات گلسرخي را تا حد امکان بی خطر کند. به همین خاطر فقط به پخش دفاعیات در دادگاه دوم اکتفا کرد و جمله ای از او را که می گفت، به عقیده من در کشورهای تحت سلطه استعمار يك حکومت ملی و مردمی نمی تواند وجود داشته باشد مگر آن که حتماً يك زیربنای مارکسیستی داشته باشد، را حذف کرد. به علاوه، برای محکم کاری بلافاصله بعد از پخش دفاعیات، تحلیل شمشز کنده و "در پیٹی" رحیم پور از غندی از علل گرایش جوانان مبارز در دوران شاه به مارکسیسم را هم پخش کردند.

با يك نگاه و ارزیابی اولیه از عکس العمل بخشهای مختلف مردم ناراضی از رژیم می توان گفت که خسرو گلسرخي این بار هم کار خود را کرد! یعنی برداشت عمده این گروه از بینندگان که اکثریت را تشکیل می دهند این بود که: عجب قهرمانی بود گلسرخي و چه استوار ایستاد. اما در میان نسل جوان چپ احساس دو گانه ای ایجاد شد. از يك طرف، تحت تاثیر قرار گرفتند و گفتند که علیرغم همه دروغ پردازی ها و



## 16 آذر از نگاهی دیگر!

### رها کیا

16 آذر امسال آنقدر رادیکال و پر شور بود که بتوان آن را از زوایای مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار داد. اما شاید بررسی آن از منظر مسایل زنان اهمیتی ویژه داشته باشد. اگر چه باز هم حضور دختران دانشجو به عنوان نیمی از جمعیت دانشگاه و شاید هم بیشتر و هم چنین به عنوان نماینده نیمی از جامعه کمرنگ تر از پسران بود، اما نقشی که در تدارک و بر نامه ریزی مراسم داشتند و حضورشان پا به پای رفقای مرد بسیار محسوس و پر رنگ بود. حضور جدی و مصمم آنها نشان از انگیزه قوی آنان در مبارزه می باشد چرا که به این باور و آگاهی رسیده اند که برای رهایی و آزاد شدن از قیود ستم های مختلف منجمله ستم جنسیتی نیاز به مبارزه ای جدی، مستمر و آگاهانه دارند. اما با همه اینها مسئله در اقلیت قرار داشتن دختران دانشجو در این گونه از فعالیتها همچنان پا برجاست. مسئله مهمی که حتی در محافل جنبش دانشجویی خصوصاً شاخه چپ نیز به آن کمتر پرداخته شده یا اصلاً توجهی نشده است.

شاید یکی از دلایل این مسئله را بتوان همان تفکر غالب موجود در جامعه دانست که زنان همیشه به عنوان حاشیه محسوب می شوند و بسیاری از کارها و فعالیتها صرفاً مردانه محسوب می شوند منجمله فعالیت سیاسی! و چون همه از درون همین جامعه وارد دانشگاه شده اند در نتیجه این تفکر نیز با بسیاری از آنان همراه می باشد. اگر ریشه ای تر به این مسئله بنگریم می توان ریشه آن را در مذهب و حکومت مذهبی یافت. حکومتی که مذهب را زنجیری قرار داد برای هر چه محدود کردن و عقب نگهداشتن زنان جامعه و القا کردن این تفکر که نقش و وظیفه زنان در خانواده و جامعه محدود به بچه داری و شوهر داری و خانه داری است و این که حتی اگر پروفیسور هم شوی باز هم اول باید کدبانویی با سلیقه باشی! اما همه اینها یک روی سکه هستند. روی دیگر سکه واقعیتی است به نام آگاهی و تفکری که نمی تواند ستم های جنسیتی موجود در جامعه را انکار کند و یا نادیده بگیرد.

نکته اساسی و مهم در اینجاست که سیاستی برنامه ریزی شده در جهت سرکوب، ارباب و نور نگهداشتن زنان از عرصه

از طرف دیگر، استفاده از نمادگرایی ها و اسطوره سازی هایی که در مقطع دهه 1340 و 1350 توسط نیروهای مذهبی برای ابراز مخالفت سیاسی با رژیم شاه انجام می گرفت به نظر بسیاری از چپ ها بی خطر می آمد. در آن روزها، مقایسه شاه با یزید و مبارزان با حسین خیلی رایج و معمول بوده است. می شود حدس زد که خسرو گلسرخی برای ابراز همبستگی با صف گسترده مخالفان رژیم سلطنتی، برای خنثی کردن تبلیغات ضد کمونیستی و تفرقه افکنانه دولت شاه، و برای هم صف و همسو نشان دادن کمونیستها با جریانات مبارز مذهبی و توده های مردم و محترم شمردن اعتقاداتشان، آن حرفهای نادرست را در دادگاه به زبان آورد. این در حالی بود که کرامت دانشیان در همان دادگاه به هیچ وجه وارد این جور مسائل نشد و دفاعیه ضد ارتجاعی - ضد امپریالیستی شورانگیز و افشاگرانه ای را علیه دولت طبقاتی استثمارگر ارائه کرد.

اما تاثیر و نقش تاریخی دفاعیات گلسرخی را آن حرفها و مقایسه های نادرست تعیین نکرد. هیچ کس در آن روزها به این فکر نکرد که اسلام علی و حسین با مارکسیسم همسان است. هیچ کس گلسرخی را ادامه دهنده صادق راه علی و حسین ندانست. همه گفتند گلسرخی و دانشیان کمونیستهای انقلابی و از جان گذشته ای بودند که برای منافع مردم علیه رژیم شاه مبارزه می کردند و به همین خاطر هم تیرباران شدند. کم نبودند نوجوانان و جوانانی که تحت تاثیر همان دفاعیات سانسور شده (که دقیقاً به سبک پارازیت های امروز رحیم پوراز غندی با لجن پراکنی مجریان تلویزیون شاه همراه بود) چهره کمونیستهای انقلابی را شناختند، ستایشگر از جان گذشتگی و صداقت آنان شدند و خود به جنبش چپ انقلابی پیوستند.

اگر امروز کسانی پیدا شوند که شخص گلسرخی و یا چپ انقلابی آن دوره را با استناد به این دفاعیات، "چپ مذهبی" بنامند، یک تصویر کاملاً غیر واقعی ارائه کرده اند. به همین ترتیب، اگر امروز کسانی پیدا شوند که دفاعیات گلسرخی را علت کشیده شدن نسل جوان به سوی اسلام قلمداد کنند، نهایت ساده اندیشی و بی انصافی را به نمایش گذاشته اند. شاید این حرف به مذاق برخی خوش نیاید، اما باید گفت که آماج قرار دادن گلسرخی، بیش از آن که به خاطر مخالفت با گفته های نادرستش در آن دفاعیه باشد، به علت ضدیت با جنبش چپ انقلابی و رادیکالی است که در دهه 1340 و 1350 نضج گرفت و اعتقاد به ضرورت قهر انقلابی، باور به پیروزی انقلاب، ضدیت با ارتجاع داخلی و سرمایه داری جهانی، اتکاء به نیروی توده ها، خدمت به خلق، و فداکاری و از خود گذشتگی، مشخصه اش بود. کسانی که گلسرخی را آماج قرار می دهند همان ها هستند که فداکاری و از جان گذشتن در مبارزه انقلابی را بیهوده و بی ثمر جلوه می دهند. همان ها هستند که در مقابل یورش های سرکوبگرانه فراهوان عقب نشینی و انفعال و انحلال "موقتی" برای حفظ خود سر می دهند. همان ها هستند که پیشنهاد رقیق کردن مواضع سیاسی و پرهیز از "چپ روی" را به چپ رادیکال امروز می دهند.

سخن کوتاه؛ خسرو گلسرخی بخشی از میراث جنبش چپ است. نقاط قوت و ضعف نسل گلسرخی، بخشی از این میراث است. پیشروی های امروز ما بدون درس گرفتن از تجارب نسل گذشته، بدون اتکاء به دستاوردهای آن نسل، بدون نو کردن ایده ها و باورهای انقلابی چپ، و بدون شك بدون آموختن از روحیه گلسرخی ها و دانشیان ها میسر نخواهد شد. ■



## جنبش دانشجویی و "کمپین جمع آوری یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز"

### پرسشها و گرایشها

ساحل نیکنام - افشین کوشا

(1)

تلاطمات و کشمکش های زیادی در جنبش زنان در جریان است. این تلاطمات و کشمکشها به جنبش کارگری و دانشجویی هم سرایت کرده و همگی بر سرش حرف می زنند. یکی از محرکهای این وضعیت، کمپین جمع آوری یک میلیون امضا است که حدودا پنج ماهی از زمان آغازش می گذرد. در جنبش دانشجویی بویژه در میان فعالین چپ، بحثهای هیجان انگیزی براف افزاده است. موضوع اصلی بحث چگونگی برخورد به کمپین یک میلیون امضا و حمایت یا عدم حمایت سیاسی از آن است.

ما شاهد برخوردهای مختلف هستیم. عده ای به دفاع بی چون و چرا از این کمپین پرداختند. گروهی به مخالفت با آن برخاستند و بخشی علیرغم اینکه چندان از مضمون سیاسی آن دل خوشی ندارند می گویند "بعضی هیچی است" و حداقل "فضائی برای افشاگری و اطلاع رسانی" در مورد مسئله زنان در جامعه بوجود آورده است.

استدلالات طیف مدافع این کمپین در جنبش دانشجویی (در راس آن فعالین دفتر تحکیم وحدت) شبیه همان استدالات دست اندرکاران و سخنگویان کمپین است. (که در ذیل بدانها می پردازیم) این طیف سنتا به گرایش راست درون جنبش دانشجویی تعلق داشته که عموما دنباله رو هر جریان اصلاح طلبانه حکومتی و غیر حکومتی هستند که در جامعه راه می افتد. آنان فاقد دیدگاه انتقادی و علمی اند و افق دیدشان از مبارزه و نقش جنبش دانشجویی بسیار محدود است و کارشان این است که هراز چندگاهی جنبش دانشجویی را به این یا آن سیاست اصلاح طلبانه و سازشکارانه وصل کنند و مانع از ایفای نقش سیاسی مستقل جنبش دانشجویی در قبال دیگر جنبشها

(2)

شوند.

های مختلف جامعه از ابتدای شکل گیری این رژیم زن ستیز به کار گرفته شد. تفکر درست و صحیح می تواند انسان را به این آگاهی برساند که واقعیت های موجود در جامعه را تجزیه و تحلیل کند و در نهایت به این نتیجه برسد که مسئله ستم بر زن قویا یک مسئله و مشکل سیاسی است و نمی تواند خارج از چارچوب مبارزات سیاسی حل شود و در این میان خود زنان نقش بزرگی را بر عهده دارند. مبارزه سیاسی تفاوتی بین زن و مرد قائل نیست و چه بسا زنان با انگیزه هایی به مراتب قوی تر از مردان و با ثبات تر و مستحکم تر از آنان قدم در میدان مبارزه می گذارند.

در این میان باید به نگرش و برخورد رفقای مرد نیز اشاره ای کرد. اگر چه باید اذعان نمود که به دلیل همان تفکر و آگاهی، آنها دیگر جز اکثریتی که تفکر غلط غالب موجود در جامعه را قبول دارند، نیستند اما هنوز در جنبش چپ دانشجویی نیز راه مبارزه و تغییر تفکر در مورد مسئله زنان به صورت کامل طی نشده است. به عنوان مثال در محافل دانشجویی بعضا شاهد آن هستیم که پسران بیشترین زمان از جلسه را صحبت می کنند و دختران باز هم حضورشان کمتر احساس می شود. اگر چه دختران در اقلیت قرار دارند اما نباید از جانب رفقای مرد نیز به این مسئله دامن زده شود. و یا در اکثر محافل و مراسم این رفقای مرد هستند که تصمیم گیرنده های اصلی هستند.

نمونه جدیدی را که می توان به آن اشاره کرد در مراسم 16 آذر امسال بود که شاید بهتر بود که بیانیه جنبش چپ دانشجویی توسط یکی از رفقای زن خوانده می شد تا هم نقش و حضور دختران چپ دانشجو در نظر گرفته شده باشد و هم تفاوت بین شاخه چپ جنبش دانشجویی و دیگر طیف های این جنبش در برخورد به مسئله زن منعکس شود. هم اینکه به دیگر دختران دانشجو این مسئله یاد آوری شود که دختران می توانند و باید در صحنه مبارزه سیاسی حضور داشته باشند.

شاید دیگر اشکال مهمی که بتوان به مراسم 16 آذر امسال گرفت فقدان شعاری رادیکال در مورد مسئله زنان بود. مراسم 16 آذر و روز دانشجو یک حرکت و یاد بود تاریخی کاملا سیاسی است که باید آن را تبدیل به یک حرکت رادیکال سیاسی کرد و در آن از شعارهای رادیکالی که به مسائل سیاسی مختلف و جنبش های اجتماعی مختلف اشاره دارد، استفاده شود. باید گفت که مراسم 16 آذر امسال تا حد زیادی در این مورد موفق بود. چرا که شاهد یک حرکت رادیکال سیاسی بودیم که هدایت آن توسط دانشجویان چپ صورت گرفت و خزعبلاتی که در تشریفات راست دانشجویی بعد از مراسم 16 آذر به چاپ رسید نشان از پیروزی مقتدرانه جنبش چپ دانشجویی و ظهور دوباره آن در عرصه مبارزه در سطح دانشگاه و جامعه می باشد.

به امید آنکه همه دختران دانشجو به این باور سیاسی در مورد مسئله ستم جنسیتی زنان در جامعه برسند و همگی برای رهایی همه زنان تلاش کنند و در مراسم های آینده شاهد حضور هر چه پر رنگ تر آنان باشیم. ■

نمی کند. بلکه حتی موجب تضعیف خود جنبش دانشجویی می شود.

مسئله زنان، مسئله جنبش دانشجویی هم هست. چه به لحاظ اینکه بیش از نیمی از دانشجویان دخترند و بخش حساس و پرشور جنبش زنان را تشکیل می دهند. بدون تبلیغ دائم در مورد ستم بر زنان انرژی این بخش از جنبش دانشجویی حداکثر شکوفا نمی شود. چه به لحاظ اینکه جنبش دانشجویی می تواند نقش سیاسی موثری در تقویت جناح رادیکال جنبش زنان داشته باشد. با دیدگاههای تقلیل گرایانه، نقش جنبش دانشجویی به نظاره گر منفعل در قبال تحولات جنبش زنان کاهش می یابد.

### (3)

بخشهای رادیکالتر جنبش دانشجویی (و همچنین بخشهای از جنبش زنان) که دیدگاه نسبتاً صحیح تری نسبت به مسئله زنان دارند، در ارائه تجزیه و تحلیل درست از این حرکت مشکل دارند. گرایشی در میان آنان موجود است که با ساده کردن موضوع این حرکت را به بخشهای از حکومت (با همدستی جریانات سازشکار و اصلاح طلب غیر حکومتی) نسبت دهند. کسانی که آگاهانه این حرکت را براه انداخته تا اوضاع را امتحان کنند و ببینند در مقابل آن چه چیزی رو می آید؛ سپس به قلع و قمع بخشهای مستقل و رادیکال جنبش زنان بپردازند. از همپرو این حرکت از نظر آنان پیشاپیش محکوم است.

این واقعیتی است که بعد از دوم خرداد یکی از سیاستهای اصلاح طلبان حکومتی به یاری اصلاح طلبان غیر حکومتی این بوده که با براه انداختن جریانات "موازی" به مهار و کنترل جنبشهای توده ای بپردازند و نگذارند این جنبشها از محدوده های تعیین شده پا فراتر گذارند. همانند نقشی که دفتر تحکیم وحدتی ها طی دهسال اخیر، در مقابل حرکتهای مستقل دانشجویی ایفا کرده اند. بدون شک ما بازم شاهد اینگونه تلاشها در رابطه با جنبشهای مختلف خواهیم بود. اما واقعیت بزرگتر این است که حنا این قبیل تاکتیکها از جانب حکومتی ها در میان مردم رنگی ندارد. نکته آنست که "جریان موازی" راه انداختن را نباید با "تنوری توطئه" در هم آمیخت. و آنرا به توطئه این یا آن نیروی حکومتی یا فلان و بهمان نیروی سیاسی ربط داد. **با تشخیص مولفه های سیاسی مختلف در شکل دادن به اوضاع سیاسی مشخص و شکل گیری انتلافات سیاسی طبقاتی معین برای پیشبرد اهداف و افق های معین در این اوضاع (یا به عبارتی خصلت خط سیاسی رهبری کننده یک حرکت) است که ماهیت سیاسی هر حرکت و رنگ و بوی خاص آن تعیین می شود.**

دست یازی به "تنوری توطئه" مانع از انجام یک مبارزه سیاسی آشکار و صحیح در مقابل گرایشات سیاسی مختلفی که در جامعه مشخصاً جنبش زنان براه افتاده می شود؛ مانع از ارتقا آگاهی همگان نسبت به اهداف و سیاستهای مختلف در جنبش زنان می شود؛ و مهمتر از آن به لحاظ عملی صحنه را به نفع سیاستها و گرایشات راست خالی می کند.

### (4)

گرایشی که تحت عنوان "اطلاع رسانی مثبت" به حمایت از کمپین می پردازد، اگر چه بر یک واقعیت کوچک اشاره می کند اما چشم بر یک واقعیت بزرگتر می بندد. از زاویه اطلاع رسانی هم باید به کمپین برخورد نقادانه داشت. کمپین فقط "اینفورمیشن" نیست بلکه "دیس اینفورمیشن" هم هست. زمانی که در بیانیه کمپین تاکید می شود که "خواستهای این طرح ضدیتی با اسلام ندارد" یک دروغ بزرگ به زنان جامعه

اما بخشهای رادیکال جنبش دانشجویی که به مخالفت با این کمپین پرداخته اند اگر چه از نظر سیاسی بر جنبه های درستی انگشت می گذارند و آنرا سازشکارانه می دانند اما برخی استدلالات آنان بویژه از زاویه نگرش سوسیالیستی به مسئله زنان درست نیست.

بخشهایی از این طیف تحت عنوان "برخورد طبقاتی"، عملاً به مسئله زنان کم بهائی داده و نقشی برای مبارزه مستقل زنان نمی بینند. آنان تحت عنوان اینکه مطالبات زنان کمپین، اساساً مطالبات زنان قشر میانی جامعه است، به نقد آن می پردازند. این دیدگاه غلطی از تبیین مسئله زنان و مطالبات آنان است. آنان با تقلیل مسئله زنان به مسئله زنان زحمتکش (که معمولاً شامل خواستهای صرفاً رفاهی و اقتصادی آنان است)، اهمیت مسئله زنان را کم رنگ می کنند. به چند دلیل: یکم، زنان زحمتکش نیز همانند بسیاری از زنان دیگر از قوانین نابرابری که حکومت مذهبی بر همه زنان تحمیل می کند در رنجند. در نتیجه آنان نیز در تحقق این قبیل مطالبات منفعت دارند.

دوم، مبارزه علیه هر گونه تبعیض و نابرابری و احقاق حقوق زنان از حقانیت برخوردار است. حتی آن دسته از خواسته هایی که ظاهراً "ربط مستقیمی" به زنان زحمتکش ندارد و صرفاً افشاگر ستمهایی بر زنان افشار میانی است. می تواند نقش زیادی در ارتقا آگاهی کلیه زنان نسبت به ابعاد گوناگون این ستم خاص داشته باشد. طی قرن بیستم در سطح جهانی، زنان زیادی که حتی تعلقی نیز به طبقه کارگر نداشته اند - بر جنبه های آشکار و پنهان یا ریز و ظریف ستم بر زنان انگشت نهاده که از ارزش زیادی برخوردار بوده؛ این خدمت شان موجب ارتقا آگاهی همگان شده است. فعالین چپ باید از این مسئله استقبال کنند و همواره آماده یادگیری از آنان باشند و تلاش کنند این آگاهی ها را در سطح وسیع منجمله در میان زنان زحمتکش فراگیر کنند. **ارتقا آگاهی فمینیستی هر فعال چپ بخشی از ارتقا آگاهی کمونیستی اوست.** هر گونه کم بهائی به این مسئله عملاً موجب سپر انداختن در برابر ارزشهای نظام کهنه مردسالارانه در برخورد به مسئله زنان می شود.

سوم، این واقعیتی است که امروزه جنبش و جوش اصلی بر سر مسئله زنان، در میان زنان افشار میانی جامعه جریان دارد. این دلایل عینی و تاریخی مشخص خود را داراست که نیازمند بررسی و تحلیل جداگانه است. اما پرسش اصلی این نیست که چرا چنین است، پرسش اصلی آن است که فعالین چپ جامعه منجمله فعالین چپ جنبش دانشجویی چه نقش و مسئولیتی در قبال آن دارند. مسئله زنان یک مسئله فرا طبقاتی است به این معنا که بر زنان تمامی افشار و طبقات ستم مشترکی روا می شود. اما راه حلهای بر طرف کردن این مسئله کاملاً خصلت طبقاتی دارند. **بر خط مشی ها و راه حلهای هر گروه از زنان مهر طبقاتی معینی خورده است. ما با یک جنبش واحد زنان با یک راه حل واحد روبرو نیستیم.**

بسیاری از فعالین چپ به گونه ای بحث می کنند که انگار جریاناتی از قبیل دست اندر کاران کمپین یک میلیون امضا تنها نماینده واقعی و اصلی منافع و حقوق زنان هستند و نقش خودشان صرفاً نقد آنهاست. (آن هم نقدهایی که عمدتاً از دیدگاه صحیحی صورت نمی گیرد) این مسئله قبل از هر چیز امتیاز دادن به گرایشی اصلاح طلبانه درون جنبش زنان است که امروزه امکان بروز علنی دارد. چنین امتیاز دانی نه تنها راه را برای تقویت گرایشات رادیکال درون جنبش زنان باز

دست‌آورد تعیین کننده ای دست یافت تا چه رسد به پیروزی قطعی بر دشمن.

روشن است که مبارزه علیه ستم بر زن در هر سطحی که صورت گیرد محقانه است و باید مورد حمایت همگان قرار گیرد. در شرایط سیاسی امروز جامعه این مبارزه را بدون تأکید بر دو شرط پایه ای زیر نمی توان بطرز موثری به پیش برد:

**شرط اول، این مبارزه باید مستقل از حکومت باشد.**

**شرط دوم، این مبارزه باید مستقل از امپریالیست‌ها و گزینه های امپریالیستی باشد.**

بسیاری از فعالین کمپین خود را مستقل می دانند. اما منظور فقط استقلال سازمانی نیست. بلکه استقلال سیاسی و ایدئولوژیک است. این استقلال معانی مشخصی دارد.

#### شرط اول

خواسته ها و مطالبات زنان و مبارزه برای احقاق حقوق نباید و نمیتواند حلقه اتصال با اسلام و مذهب داشته باشد. متوسل شدن به "اسلام مترقی" و آخوندهای به اصطلاح "روشن بین"، از بیخ و بن نادرست است.

بسیاری از فعالین کمپین تلاش دارند بحث اسلام و آن دو سه تا آیت الله "مترقی" را به عنوان یک سیاست "تاکتیکی" توجیه کنند. البته این در مورد برخی از آنان صحیح است. زیرا بسیاری از آنان اگر خدا شناس نباشند، حداقل سکولار هستند. اما این امر صرفاً یک تاکتیک پوششی نیست زیرا برای حفظ اتحاد با برخی زنان حکومتی و "فمینیست های اسلامی" به چنین امری تن داده شد.

مضافاً، اگر هم این یک سیاست تاکتیکی باشد، تاکتیکی بسیار سخیف و عقب مانده و نادرستی است. آن هم زمانی که جنبش زنان در سطح گسترده رشد کرده و می رود که مبارزه برای مطالبات خود را در راس مطالبات حق طلبانه مردم قرار دهد. اوج فصاحت در آن است که برخی از کمپینی ها به دنبال این یا آن آخوند افتاده اند که برای شروع کار کمپین فتوای شرعی دست و پا کنند.

برخی دیگر تحت عنوان اینکه "ما که نمیتوانیم به مذهب علنا فحش بدهیم و ...." به توجیه این سیاست می پردازند. اما این نیز سفسطه است. بحث بر سر این نیست که در شرایط کنونی در فراخوان چنین کمپین های علنی علیه مذهب موضع گیری شود. مسئله بر سر آن است که حداقل مذهب مورد تائید و حمایت قرار نگیرد و خاک بچشم مردم ریخته نشود. اینکه در جامعه ما بسیاری از زنان به طریقی مذهبی هستند و در عین حال پتانسیل آنها دارند که در یک حرکت مردمی شرکت کنند با اینکه بر اسلام و مذهب صحنه گذاشته شود، دو موضوع متفاوت است. **یک فعال صادق جنبش زنان در نهایت باید بتواند به آن توده های زنی که از ناچاری مذهبی هستند بیاموزد که نقش مذهب و اسلام در ارتباط با سرکوب و فرودستی زنان چیست و برای رهایی کامل چرا باید از این تفکرات گسست کنند.** اما زمانی که برخی زنان فعال که خود را سکولار نیز می دانند با چسباندن فراخوان های خود به مذهب عملاً به تحکیم آن یاری می رسانند؛ زیر پای خود را خالی می کنند. تازه مجبورند که افتخار کنند که تا کتون بیشترین امضاها را از درون روضه خوانی ها و مجالس مذهبی زنانه جمع آوری کرده اند. مسئله مخالفت با اسلام، صرفاً از زاویه تبلیغ روشنگری علمی نیست. هر چند که اینکار برای پیشرفت جامعه ما امر ضروری است. بلکه مسئله آنست که احقاق هر حقی در رابطه با زنان بطور عینی در مقابل اسلام و حکومت مذهبی قرار دارد. از این امر گریزی نیست. یعنی کلیه قوانین نابرابر

تحویل داده می شود. همین نکته مانند ریختن یک چکه قطران در یک کوزه عسل است! (قطران ماده ای بی نهایت تلخ است) اگر چه کلیت این طرح هم اصلاً عسل نیست اما حتا اگر هم می بود وجود همین بند کافیسست تا خرابش کند. اینکه مبارزه برای رفع ستم بر زن (هرشکلی از ستم) در کشور ما مغایرتی با اسلام ندارد یک دروغ و فریب بزرگ است و در بهترین حالت توهمی بزرگ.

27 سال است که قوانین ضد زن فرودستی مطلق را به زنان تحمیل کرده است. این قوانین ضد زن از ستون های بنیادین حکومت دینی است. جمهوری اسلامی یک حکومت دینی است که به اشکال مختلف روح و جسم زنان را به بند کشیده است.

زمانی که فعالین اصلی کمپین اعلام می کنند که "ما سر جنگ با کسی نداریم" (به نقل از مقاله نوشین احمدی خراسانی به نام "با مطالبات ما مشکلی ندارند باور کنید!) یا اعلام می کنند که که "فارغ از دوست و دشمن و وراثی همه چیز باید این حرکت را کرد!!" در واقع دروغ بزرگ بیشتر اشاعه می یابد. شاید واقعا خودشان به این مسئله باور داشته باشند اما نه عوامل رژیم و نه حتی اکثریت مردم اعتقادی به این مسئله ندارند و نمی توانند داشته باشند. در دنیای واقعی دوست و دشمن و جنگی در کار است. واقعیات زمینی سر سخت تر از این خیالبافی های آسمانیست. این خیالبافی بیان یک سیاست سازشکارانه و خطرناک است. اکثریت مردم می دانند که سیاست یعنی سر جنگ داشتن با این و آن نمی توان "فارغ از دشمن" حرکت کرد.

ممکن است بگویند اینها مقالات افراد است و ربطی به چارچوبه کمپین ندارد. باید گفت اگر اینطور است پس کمپین مرز خود را با این نظرات روشن کند. اما واقعیت این است که دقیقاً اینگونه اظهار نظرها منطبق بر چارچوبه سند اصلی کمپین است. مغایرت نداشتن حقوق زنان با اسلام و چسباندن ملاحظه به این کارزار یعنی همان "فارغ از دشمن!"

فعالین کمپین برخی جنبه های بی حقوقی زنان را طرح می کنند اما بدترین چیز در سیاست کنار هم چیدن راست و دروغ در کنار یکدیگر است. ضرب المثلی است که می گوید "تصرف حقیقت را گفتن بدتر از دروغ گفتن است."

**دلخوش کردن به اینگونه "اطلاع رسانی ها" خود را گول زدن است؛ قضاوت کردن بر پایه مشاهده یک جز از واقعیت در مورد کل واقعیت است.** آن هم در صحنه سیاسی پیچیده ایران که هر اشاره یا عدم اشاره ای مفاهیم سیاسی بزرگی در بر دارد.

## (5)

### کل واقعیت چیست؟

کمپین اساساً از طرف جریانات اصلاح طلب جنبش زنان براه افتاده است. دست اندرکاران کمپین متشکل از طیفی از زنان اصلاح طلب و برخی زنان حکومتی (حتا اگر امروزه برخی از آنها از قدرت رانده شده اند) هستند. مساله صرفاً در این نیست که بدلیل رشد جنبش زنان، این جریانات میخواهند بر این جنبش مهار زدن و یا سوار بر موج آن شوند. البته مساله برخی ها از آنها بویژه وابستگان به حکومت این جنبه هم هست. اما موضوع اصلی این است که این حرکت بیانگر خط و بینش طیفی از زنانی است که قادر نیستند فراتر از این افق و این حد از مبارزه جاوتر بروند. با توجه به اینکه این طیف از زنان نقش فعالی در جنبش زنان ایفا می کنند، نقد خط و بینش آنها از اهمیت زیادی برخوردار است. نقطه عزیمت یک نقد جدی و علمی آنست که نشان دهد با این خط و بینش نمی توان به



خود را با این دشمنان نیز مشخص کند. فراموش نکرده ایم که دولت بوش لشکر کشی اش به افغانستان را با استدلال آزادی زنان انجام داد و امروزه نیز برای زنان ایران اشک تمساح می ریزد. روشن است که لبه تیز و اصلی مبارزه زنان مانند دیگر بخشهای جامعه باید علیه ارتجاع داخلی باشد. اما افشای طرحهای امریکا در قبال ایران (که حتی اشکال مشخصی برای نفوذ در هر یک از جنبشهای توده ای به خود گرفته است) بخش مهمی از آماده سازی زنان برای آنست که نگذارند سرنوشت جامعه را قدرتهای امپریالیستی رقم زنند که تاریخا مدافع مرتجعین ضد زن در گوشه و کنار دنیا بوده و هستند و خواهند بود. بدون جهت گیری سیاسی روشن نمی توان افکار عمومی مترقی را به خود جلب کرد و یک جنبش توده ای قدرتمند و سازمان داد. در شرایط سیاسی امروز این قبیل موضع گیریهای مستقیما به تکامل و پیشرفت جنبش زنان و پیوند اصولی و صحیح آن با دیگر جنبشهای توده ای دارد.

برخورد دو پهلو و سازشکارانه کمپین نسبت به مسائل اساسی جنبش زنان یا به عبارتی دیگر "فارغ از دوست و دشمن حرکت کردن" است که احساس خوبی را در میان فعالین جنبش دانشجویی بوجود نمی آورد. هیچ فرد مترقی رادیکالی با نفس مبارزه علیه نابرابری مخالف نیست؛ با نفس رفتن به میان مردم شهر و روستا و آشنا کردن شان با این مسئله، مخالف نیست. آنچه که سنوال برانگیز است چارچوبه سیاسی و نظری این کمپین است. فعالین کمپین در سایت شان به این نکته اشاره کرده اند که برخی ها نسبت به این کمپین منفعلند و میگویند "فایده ای ندارد". باید گفت ممکن است برخی اینطور باشند. اما اکثریت فعالین دانشجویی که مخالفند، منفعل نیستند. مخالفت شان بخاطر آنست که حداقل ترین موضع سیاسی که ربط مستقیم به مساله ستم بر زن و تبعیض و نابرابری دارد یا طرح نشده یا بدتر اینکه از انوری طرح شده است. مانند اینکه خواسته های زنان مغایرتی با اسلام ندارد. یا در برابر نقشه های قدرتهای امپریالیستی برای زنان ایران سکوت شود. سیاست کمپین نه تنها در جهت تقویت سیاست قطب سوم (قطب سومی که بر تارک آن آزادی زنان بدرخشد) نیست بلکه با به هم ریختن مرزهای سیاسی آنرا تضیی می کند. این سیاست است که نمی تواند مورد حمایت قرار گیرد. (6)

اما عدم حمایت سیاسی نسبت به این کمپین (تا زمانی که بر مبنای سیاستها فوق به پیش برده شود) به معنای بی تفاوتی نسبت به این فعالیت در جامعه نیست. فعالین چپ جنبش دانشجویی باید از فضای سیاسی که این کمپین بوجود آورده سود جویند. هر چه بیشتر به بحث و مناظره بر سر مسئله زنان و جهت گیریهای ضروری جنبش زنان در دانشگاهها و جامعه دامن زنند. بجای شعار "تغییر قوانین تبعیض آمیز" شعار لغو کلیه قوانین ضد زن را تبلیغ کنند. در گیر بحث و جدل با علاقمندان به این کمپین شوند و سیاستهای غلط حاکم بر این کمپین را بطور جدی و علمی نقد کنند. حتی در پاره ای برنامه های عملی این فعالیت مانند رفتن به درخانه های مردم در شهر روستا شرکت کنند و با بردن آگاهی میان زنان آنان را به مبارزه برای رفع تبعیض و دست یابی به آزادی و برابری تشویق و ترغیب کنند. اما بهیچوجه مجاز نیستند که این دروغ را بر زبان آورند که "خواستهای زنان ضدیتی با اسلام ندارد". این موضع در برابر حرکت رشد یابنده جنبش زنان حرکتی بسیار عقب مانده است. جنبش زنان نمی تواند و نباید گامی به عقب بردارد. شعار ماهمان شعار تاریخی هشت مارس 1357 است: "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!" ■

و تبعیض ها در کشور ما ریشه در اسلام و قوانین ویژه آن برای زنان دارد.

دنبال این رفتن که ثابت شود که برخی از این قوانین ناشی از روایت ها و احادیثی است که از قول امام محمد باقر بوده و او از قول پیغمبر نقل کرده در نتیجه جزو نص صریح اسلام نبوده و نیست؛ یا دنبال تفاسیر متفاوت از آیه های قرآن گشتن؛ دنبال خود سیاه فرستادن زنان است. این امر هم بیان خود فریبی است هم مردم فریبی. زیرا

اولا بسیاری از قوانین مطابق نص صریح قرآن است و آنها همراه با آن احادیث و روایات تبدیل به قوانین مدنی و یا قوانین مجازاتهای اسلامی در کشور ما شده اند. تفاوتی نمی کند که سرمنشا این قوانین احادیث باشند یا آیه های قرآن.

ثاتیا هیچ تاولیل و تفسیر مترقی و عدالت جویانه ای از قرآن و احادیث نمیتوان کرد. در رگ و پی ایدئولوژی اسلامی زن ستیزی و مردسالاری نهفته است.

امروزه هر دولتی در جهان بنا بر اینکه کدام شکل حکومتی را دارا باشد قوانین نابرابر یا ضد زن منطبق بر آن شکل را اتخاذ میکند. ویژگی مهم حکومت ایران مذهبی بودنش است. مساله جدایی دین از دولت یکی از مهمترین و اولیه ترین خواسته ها و نیازهای کل مردم و زنان است. رفع این قوانین ضد زن ربط مستقیم به جدایی دین از دولت دارد. تا زمانی که حکومت ایران این شکل را دارد این قوانین پابرجا خواهد بود. بدون توجه به این واقعیت بزرگ جامعه، زنان نمی توانند به مطالبات عادلانه خود دست یابند. گفتن اینکه "خواسته های زنان ضدیتی با اسلام ندارد" و چسباندن خود به اسلام تنها آب به آسیاب دشمنان جنبش زنان - هم در کوتاه مدت هم در بلند مدت - می ریزد. این تاکتیک نیست! این زدن زیرآب ارزشهای آزادیخواهانه جنبش زنان ایران است. فراخوانی به زنان است که بجای اینکه خواهان لغو دیه (به عنوان یک قانون قرون وسطائی) باشند خواهان برابری در دیه باشند؛ یا بر سر آزادی حق پوشش و لغو حجاب اجباری کوتاه بیایند و فعلا به خاطر مصلحت اسلام و اتحاد با "فمینیستهای اسلامی" آنرا طرح نکنند و .....

البته برخی ها تحت عنوان اینکه جنبش زنان ایران در موقعیت ضعیفی قرار دارد به توجیه این سیاست می پردازند. آنان می گویند بیش از این نمیتوان کاری انجام داد و بهتر است جنبش زنان به خرده ریزهای قانع باشد و دچار بلند پروازی نشود. یا برخی دیگر برای اینکه دل جباران ضد زن را به رحم آورند می خواهند هر طور شده ثابت کنند که زنان مخالف خشونت هستند و با مسالمت جویی خواسته های خود را پیش می برند. انگار این رژیم این چیزها حالیش هست و تجربه 27 سال گذشته کافی نبوده تا معلوم شود که برخورد رژیم حتی به ابتدائی ترین خواسته های مردم و مسالمت جویانه ترین روشها چه بوده است.

این استدلالات نیز غلط اندر غلط اند. ضعفهای خود را به گردن توده های زن انداختن است و اساسا بیان توهمات راست و فرمبستی دست اندر کاران کمپین است. اما وقتی این توهمات اسلامیزه نیز می شود دیگر نور اعلی نور می شود!

### شرط دوم

با توجه به سیاستها و نقشه های امپریالیستهای امریکائی در رابطه با ایران و به اصطلاح دلسوزی شان برای زنان ایران، هیچ حرکت مردمی و عدالت جویانه ای نمیتواند در مورد امپریالیستها و آلترناتیوهای که آنان می خواهند به مردم ایران حقه کند موضع سکوت اختیار کند. یکی از حداقل ترین (و البته مهمترین) مسائل اینست که امروزه هر جنبشی مرزبندی

## ستم ملی، حقیقت عینی: از مبارزه تا انقلاب! رها کیا

مسئله ملی و ستم ملی موضوعی است که همیشه در جنبش کمونیستی ایران و جهان بر سر آن جدل و مبارزه بوده است. اهمیت موضوع این الزام را پدید می آورد که دایم به آن پرداخته شود تا برای نسل نوینی از مبارزان انقلابی اعم از کارگران، دانشجویان و زنان که پا به عرصه مبارزه می گذارند، موضوع با تحلیل و تبیین درست و مارکسیستی آن شناخته شود.

در این مقاله نیز سعی بر آنست که به این مقوله با دیدگاه مارکسیستی پرداخته شود. چرا که بخش مهمی از پروسه کسب آگاهی طبقاتی مربوط به این مسئله و مبارزه برای حل آن می باشد. در آثار متعدد رهبران کمونیست دنیا نیز این موضوع به صورت مشخص منعکس شده است که مهمترین آن اثر لنین به نام "در باره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" است.

در جریان انقلاب 57 بروز خیزشهای مختلف ملل تحت ستم و سرکوب شدید آنها توسط جمهوری اسلامی، اهمیت مسئله ملی و حق تعیین سرنوشت را بیشتر از همیشه جلوه گر کرد و موجب شد تا جریانات طبقاتی مختلف در مقابل آن موضع مشخصی بگیرند. اگر چه هنوز هم در بین جریانات مختلف چپ بر سر این مسئله اختلاف موجود است. ریشه این اختلافات به تبیین های متفاوت از عصر سرمایه داری بطور کلی، مشخصا عصر امپریالیسم و ویژگی های آن بر می گردد.

می توان در باره مسئله ملی و ستم ملی نکات بسیار مهمی را از جنبه های گوناگون بازگو و تحلیل کرد. مهمترین نکته آن است که ملت پدیده ای کاملا عینی می باشد؛ بر خلاف نظر معدودی که معتقدند ملت ساخته و پرداخته ناسیونالیسم است. این نظر جای بسی شگفتی دارد آنهم زمانی که از طرف کسانی طرح می شود که داعیه چپ و کمونیسم دارند. چرا که این نظر بیانگر یک تفکر ایده آلیستی است. به این معنا که ابتدا ناسیونالیسم به وجود آمده، سپس ملت. در حالیکه ناسیونالیسم یک ایده است و ملت، ماده. اگر با عمق بیشتری به این نظریه دقت کنیم متوجه می شویم که در این نظر هیچ نشانی از ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی موجود نیست. تفاوت ایده آلیست ها و ماتریالیست ها در این است که آیا ایده های انسان محصول شرایط مادی زندگی او هستند و یا بر عکس. هم چنانکه مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست و دیگر آثارشان خاطر نشان کرده اند: ایده ها و مفاهیم انسان و در کل آگاهی انسان با هرگونه تغییری در شرایط مادی زندگی وی و مناسبات اجتماعی تغییر می کند. این هستی اجتماعی انسان است که آگاهی او را تعیین می کند.

ظهور پدیده ملت نتیجه ظهور روند تولید سرمایه داری بود. به قول مانیفست بر پایه رشد بورژوازی و مناسبات بورژوازی بود که ملت واحد، حکومت واحد، قانونگزاری واحد، منافع طبقاتی واحد و مرزهای گمرکی واحد شکل گرفتند. ابتدا مناسبات سرمایه دارانه - هر چند نطفه ای و ضعیف هم که بوده باشند - شکل گرفتند، سپس ایده های بورژوازی بر مبنای آن ظاهر شدند. ایده های بورژوازی (مانند ناسیونالیسم) محصول مناسبات اقتصادی سرمایه داری و طبقه بورژوازی بودند. که البته به نوبه خود تاثیر بلاواسطه ای بر تسریع مناسبات سرمایه دارانه و شکل گیری پدیده ملت داشتند.

همانطور که با پدید آمدن طبقه کارگر، زمینه برای شکل گیری ایدئولوژی و علم کمونیسم هم فراهم آمد. بدون شکل گیری طبقه ای به نام پرولتاریا، ایده ها و سیاستهایی به نام

کمونیسم علمی شکل نمی گرفت. این مسئله قابل قیاس با رابطه شکل گیری ملت با ناسیونالیسم است. ملت نیز با ظهور سرمایه داری به وجود آمده و با پایان آن، پایان خواهد یافت. با ظهور ملت بود که ایدئولوژی ناسیونالیستی پا گرفت. در اینجا یاد آوری این نکته ضروری است که مراحل رشد سرمایه داری در جوامع و کشورهای مختلف متفاوت است و بالطبع نحوه شکل گیری ملت نیز یکسان نمی باشد و به اشکال دولتی مختلفی منجر شده است. مثلا در برخی کشورهای اروپای غربی، سرمایه داری با نیرویی قدرتمند در میان بخشهایی از اهالی یا یک قوم به وجود آمد که به سرعت اقوام دیگر را در خود حل کردند. یا در مناطقی که رشد سرمایه داری آنقدر قوی نبود، دولت مرکزی بر پایه قوه قهری تشکیل شد و دولت های کثیرالمله به وجود آمدند. برخی، بعدها دولت های جداگانه تشکیل دادند و برخی نیز تشکیل ندادند.

در کشورهایی مانند ایران نیز شرایط به گونه دیگری رقم خورد. به دلیل ورود و معرفی مناسبات سرمایه داری عمدتا توسط امپریالیسم، ما شاهد رشد ناموزون سرمایه داری شدیم. دولت مرکزی به کمک و هدایت قدرت انحصاری امپریالیسم و بر پایه نابرابری ملی شکل گرفت. شوونیسم فارس بنا به شرایط سیاسی تاریخی معین روکشی بر این دولت متمرکز مدرن شد. اینها حقایق عینی هستند و نمی توان آنها را نفی کرد.

برای رسیدن به رهایی و سوسیالیسم، ملت های ستم دیده باید از حق تعیین سرنوشت خویش تا سر حد جدائی برخوردار باشند. لنین در این باره می گوید: "همانطور که بشر پس از گذشتن از یک دوره گذار دیکتاتوری طبقات ستم دیده می تواند به نابودی طبقات دست یابد، گذار از یک دوره رهایی کامل تمام ملت های ستم دیده یعنی آزادی جدا شدن برای آنان می تواند بشر را به ادغام ملت ها هم برساند." با انکار واقعیت مسئله ملی و نفی حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم نه تنها هیچ کمکی به این ملل نمی شود، بلکه تنها به قدرتمند شدن دولت حاکم از یکسو و از سوی دیگر به تقویت رهبری بورژوازی و ایدئولوژی ناسیونالیستی در میان توده ها دامن زده می شود. حق تعیین سرنوشت مانند حق طلاق برای زنان، حق داشتن یا نداشتن مذهب و حق اعتصاب و .... از حقوق دموکراتیک پایه ای مردم است. این حق از دیدگاه لنین یک حق بورژوازی است که تنها راه حل آن یک تغییر رادیکال و انقلابی است. او آزادی ملتها را تنها در این چارچوب امکان پذیر می داند. او معتقد است که مبارزه با ستمگری ملی بدون به رسمیت شناختن حق ملل تحت ستم به جدائی و تشکیل دولت مستقل خود بیاوه ای بیش نیست.

باید یک نکته را متذکر شد که کمونیستها ضمن اینکه این حق را به رسمیت می شناسند اما جدا شدن یا نشدن این ملل را منوط به شرایط مشخص می کنند. یعنی این که کدام راه بیشتر به نفع مبارزه طبقاتی پرولتاریا است. و خارج از شرایط مشخص مبارزه طبقاتی و انقلابی، به سنجش مسئله جدایی یا عدم جدایی مشغول نمی شوند. آنان راه حل این مسئله را در انقلاب پرولتری می بینند و تلاش دارند با اعمال رهبری در این زمینه نیز مسئله ملی به عنوان بخشی از انقلاب پرولتری حل شود. طبقه کارگر در عین حال که برابری و حقوق مساوی را در مورد تشکیل دولت ملی قبول دارد، اتحاد پرولتاریای کلیه ملل را بالاتر و ارزشمند تر از هر چیز می داند.

ستمگری ملی از ارکان ساختار قدرت سیاسی حاکم است و آگاهی انترناسیونالیستی کارگران با تبلیغ شعار حق تعیین سرنوشت ملل ستمکش ارتقا می یابد. حتی انشعاب کارگران

خود متحد کند. کمونیستها برای بیرون کشیدن کارگران و دیگر طبقات زحمتکش از زیر نفوذ توهامات دموکراتیک و ناسیونالیستی مبارزه می کنند. پرچم پرولتاریا، پرچم انترناسیونالیسم پرولتری است.

حل مسئله ملی در ایران خود بخشی از مبارزه برای آزادی و استقلال کشور است. آزادی به معنای از بین بردن کلیه قید و بند های جنسیتی، ملی، نژادی، مذهبی و ارضی و ... و استقلال به معنای جدا شدن از یوغ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم. کسانی که فکر می کنند با انکار مسئله ملی مبارزه طبقاتی را تقویت می کنند دچار اشتباه اساسی اند. مسئله ملی در نهایت یک مسئله طبقاتی است. یعنی کیفیت و روش حل مسئله ملی برای همه طبقات ملل تحت ستم ( کارگر، مالک و سرمایه دار ) یکسان نیست. طبقه کارگر خواهان حل کامل و قطعی مسئله ملی است نه به صورت ناقص و دم بریده، و راه حلش سرنگونی دولت حاکم و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و متحدینش می باشد. در کنار سرنگونی دولت حاکم، استقلال از امپریالیسم نیز مسئله مهمی است. چرا که ستمگری ملی در این عصر بخشی از نظام امپریالیستی است که در کشورهای تحت سلطه چند ملیتی چون ایران در دو سطح تولید و باز تولید می شود:

یکم، به لحاظ کارکرد اقتصادی: به دلیل رشد ناموزون سرمایه داری در ایران بر مبنای نیازهای سرمایه های امپریالیستی، خود به خود میان مناطق مختلف که ملل مختلفی در آن ساکنند شکافهای عمیق پدید می آید. انباشت سودآور این سرمایه وابسته به آن است که مناطق وسیعی از کشور عقب نگه داشته شوند تا بتوان کارگران را فوق استثمار کرد. وجود روابط عقب مانده در این مناطق به دلیل کارکرد سرمایه داری حاکم بر ایران است که دایما آن را تولید و باز تولید می کند.

دوم، به لحاظ کارکرد غیر اقتصادی: سیاست مشخص و برنامه ریزی شده امپریالیستها این است که برای برقرار کردن ثبات سیاسی در کشورهای تحت سلطه، از سلطه یک ملت بر ملل دیگر استفاده کنند. بر مبنای سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن" یا رقابتهای میان قدرتهای مختلف امپریالیستی یک ملت را میان کشورهای مختلف تقسیم کنند.

بطور خلاصه مبارزه ملت تحت ستم علیه ستم ملی مبارزه ای عادلانه است و باید از آن حمایت کرد و شعار حق تعیین سرنوشت تا سر حد جدایی را به عنوان شعار پایه ای تبلیغ کرد. اما مبارزه تنها برای این هدف دارای یک محدودیت تاریخی عظیم است. زیرا کماکان مسئله ملی یک مسئله بورژوازی است و متعلق به عصر بورژوازی. عصری که با ظهور کمونیسم به موزه تاریخ سپرده خواهد شد و در چارچوب بورژوازی این مسئله حل نخواهد شد، چرا که در جامعه سرمایه داری در نهایت قانون ارزش و سود است که مناسبات بین ملل را تنظیم می کند. ناسیونالیسم همواره ظرفیت آنرا دارد که منافع ملی خود را ورای همه قرار دهد و به حقوق ملت دیگر تجاوز کند. از نقطه نظر راه حل کماکان انقلاب اکثریت نمونه خوبی از رهائی ملل تحت ستم در یک کشور چند ملیتی با پرولتاریای چند ملیتی است. هر چند که باید از تجارب مثبت و منفی در این زمینه جمع بندی بیشتری شود. اما انقلاب اکثریت نشان داد که تنها مبارزه ای که هدفش سرنگونی دولت و مناسبات اقتصادی و سیاسی ارتجاع حاکم با یک برنامه سیاسی واحد باشد می تواند رهائی ملی ملل تحت ستم و اتحاد انترناسیونالیستی میان آنان را تضمین کند. ■

ملل ستمدیده از ایدئولوژی ناسیونالیستی بورژوازی خودی به فهم عمیق این شعار بستگی دارد. لنین تاکید می کند که اگر شعارجق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم نفی شود شعار "پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید" دروغی بیش نیست. شکسته شدن مرزهای ملی و ایجاد وحدت میان طبقه کارگر، در گرو رها ساختن کارگران از نفوذ ناسیونالیسم ملت غالب و ملت مغلوب می باشد.

در ایران نیز ستمگری ملی یکی از ویژگی های اصلی نظام حاکم است. جمهوری اسلامی علاوه بر سرکوب طبقات زحمتکش و زنان و روشنفکران، از همان آغاز به مناطقی چون ترکمن صحرا و کردستان لشکر کشی کرد، عرب های خوزستان را قتل عام نمود تا قدرت خود را تحکیم کند. بدون افشای ستمهای خاصی که بر مردم این مناطق روا داشته شد، نمی توان روحیه انترناسیونالیستی را در میان کارگران ترویج کرد. کارگران فارس باید به این موضوع آگاه شوند که اقشار تحتانی طبقه کارگر ملل غیر فارس مانند کرد بلوچ و عرب و آذری و ... علاوه بر اینکه به عنوان کارگر استثمار می شوند، به دلیل ملیتشان نیز تحت ستمهای گوناگون دیگر نیز قرار دارند. از جمله عدم استخدام رسمی و یا استخدام کارمندان اداره های مختلف و معلمان فارس در مناطق کردنشین و همچنین عقب افتادگیهای شدید معیشتی از جمله نبود جاده و درمانگاه و .... اگر چه کارگران فارس نیز خود تحت ستم و استثمار قرار دارند، اما مسئله مهم در اینجا آگاه شدنشان به این موضوع است که باید با پرولتاریا و دیگر طبقات زحمتکش ملل دیگر متحد شوند بر علیه شوونیسمی که طبقه حاکم به وجود آورده است، شوونیسمی که باعث اختلاف و تفرقه میان پرولتاریای ملل مختلف می شود، مبارزه کنند. اگر صحبت از ملت غالب ( فارس ) می شود به معنای امتیازات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برای این ملت و به بهای موقعیت فرو دست ملل دیگر ساکن ایران است. این سیاست آشکار دولت ارتجاعی مرکزی است که تحت شعار حفظ حاکمیت ملی و تمامیت ارضی همواره از قوه قهر برای جلوگیری از رشد ملل گوناگون استفاده کرده است. کارگران فارس هیچ نفعی در ادامه این وضع ندارند و هر سیاستی که بخواهد از تاکید بر حق ملل در تعیین سرنوشت خویش بکاهد به طور عینی به تقویت دولت حاکم و سیاست های آن کمک می کند.

لازم به تاکید است که راه حل کمونیستها برای حل مسئله ملی یک راه حل انقلابی است. به تمام طرحهای مشخصی که تحت عناوینی چون خود مختاری، فدرالیسم و یا رفرا اندوم از این زاویه نگاه می کنند که تا چه حد به انقلاب و سرنگونی دولت حاکم یاری می رسانند و متکی بر مبارزات مردم و اراده آگاهانه آنان است. ملل تحت ستم علاوه بر ستم بورژوازی حاکم با بورژوازی خودی نیز روبروست و اگر کمونیستها راه حل خود را پیش نگذارند، این بورژوازی ملل تحت ستم است که این ملل را به دنبال خود خواهد کشاند. آنها تلاش خواهند کرد تا توده های کارگر را با حصارهای ملی از هم جدا کنند. آنها مخالف ترویج فرهنگ انترناسیونالیستی در میان توده های تحتانی هستند. در برابر وحدت کارگران با یکدیگر مقاومت می کنند و خواهان جدا کردن پرولترها بر مبنای ملیتشان هستند. کمونیستها به هیچ عنوان از تلاش بورژوازی برای تقویت ایدئولوژی ناسیونالیستی حمایت نمی کنند. به قول لنین پرولتاریا پرچم آزمایش شده خود را دارد. حمایت از ملل ستمدیده برای حق تعیین سرنوشت به معنای پرچمدار بودن، ملت سازی نیست. پرولتاریا می کوشد تا اقشار زحمتکش را در زیر پرچم

خدمت این واقعیت نمایی قرار گرفته است. "کن لچ" در اثرش ما را به وقایع تاریخی مستند و شخصیت های سرشناس تاریخی ارجاع می دهد و در این راه از فیلم های خبری مستند از آن دوره نیز سود می جوید. اما او با این روش، برخلاف گروهی از سینماگران، نمی خواهد عوامفریبانه "مستند نمایی" کند و دروغ تحویل تماشاگر بدهد. برعکس، او با وسواس در مورد گذشته به تحقیق پرداخته، تلاش می کند واقعیت را در جزئیات و به دور از احساسات گرایی به تصویر بکشد. با وجود این، "بادی که بر مرغزار می وزد" روایت يك قصه است. قصه های که گره های دراماتیک خود را دارد و از جنبه های نمادین نیز بی بهره نیست. این فیلم قصه زندگی دو برادر از اعضای ارتش جمهوریخواه ایرلند در دهه 1920 میلادی است که در جریان عبور از پیچ و خم های انقلاب ایرلند رو در روی هم قرار می گیرند.

سناریوی فیلم را "پل لاورتی" همکار دیرینه "کن لچ" نوشته است. از يك زاویه، این سناریو تماشاگران را به یاد فیلم "مایکل کالینز" که در دهه 1990 ساخته شد می اندازد. زمان و حال و هوای داستان همان است که در فیلم یاد شده دیده بودیم. با این تفاوت که فیلم زندگی "مایکل کالینز" (از رهبران جنبش ایرلند در دهه 1920) با هدف توجیه و مطلوب جلوه دادن خط سازش و تسلیم بخشی از رهبران در برابر قدرت اشغالگر امپریالیستی انگلستان ساخته شده بود. آن فیلم قرار بود به سیاست جاری "توافق صلح" میان ارتش جمهوریخواه ایرلند با دولت انگلیس و حزب تحت الحمایه اش در ایرلند خدمت کند. اما "بادی که بر مرغزار می وزد" جانبدار تداوم مبارزه است و چهره زشت و تراژیک از سازش و تسلیم طلبی ترسیم می کند. سناریوی "مایکل کالینز" حول رابطه دو رفیق همرمز قدیمی در جنبش ایرلند بنا شده بود و نشان می داد که مسیر این دو چگونه از هم جدا می شود و این تقابل به يك تضاد آشتی ناپذیر می انجامد. در آنجا شخصیت زن اصلی فیلم (با بازی جولیا رابرتز) نمادی از ایرلند بود که به این دو همرمز سابق عشق می ورزید و همزمان با هر دو رابطه داشت. ایرلند دوست داشتی، درگیری و خصومت دلباختگانش را تحمل نمی کرد و هر دو را به يك اندازه دوست داشت! در سناریوی "بادی که بر مرغزار می وزد"، این نماد به شکل دو برادر جلوه گر می شود. "دمی ین" و "تدی" هر دو بچه های ایرلند اند، همخون و هم ریشه اند. هرکدام از آنان راهی که برگزیده را در خدمت رهایی ایرلند و خوشبختی مردم معرفی می کند و به این حرف باور دارد. اما برخلاف نمادگرایی بی پایه "مایکل کالینز"، اینجا دیگر ایرلند واحدی در کار نیست که هر دو را به يك اندازه دوست داشته باشد. در اینجا ایرلند به طبقات و قشرهای گوناگون تقسیم شده است و دو برادر در واقع نماینده راه ها، بینش ها و منافع طبقاتی متضادی هستند که در دل يك جنبش ملی حضور دارند و با هم تقابل می کنند.

در همان سکانس آغازین فیلم، هجوم نظامیان انگلیسی به گروهی ایرلندی را می بینیم که بر خلاف قانون اشغالگران، يك مسابقه ورزشی خاص ایرلندی برگزار کرده اند و با این کار فرهنگ و آداب و رسوم خودشان را زنده نگهداشته اند. این سکانس با قتل وحشیانه یکی از همین جوانان ایرلندی به پایان می رسد. جرمن اینست که نامش را به زبان ایرلندی که برای سرکوبگران انگلیسی نامفهوم است ادا کرده است. خوب، این



به بهانه تماشای "بادی که بر مرغزار می وزد"

K Y ŷ Ą ŭ

باربد کیوان

در چند ماهی که از نمایش عمومی فیلم "بادی که بر مرغزار می وزد" آخرین اثر کارگردان چپ انگلیسی "کن لچ" می گذرد، بسیاری از روشنفکران انقلابی اندیش و آزادیخواه به تماشای آن نشسته اند. جوانان و دانشجویان با اشتیاق به سالن سینما شتافته و یاران خود را نیز به دیدن این فیلم دعوت کرده اند. "کن لچ" به خاطر خلق این اثر موفق به دریافت نخل طلایی بهترین فیلم در جشنواره کن 2006 شد. با وجودی که فیلم از تیغ سانسور دولتی در ایران در امان نمانده ولی به طور کلی خط سیر داستانی و دیالوگ ها نسبتاً جان سالم به در برده و تماشاگر برخلاف بسیاری از فیلم ها گیج و عصبانی به خانه باز نمی گردد. يك مشکل که شاید خیلی ها توجه چندانی به آن نکرده باشند، نامطلوب بودن کیفیت نسخه نمایش داده شده در سینماها است. به نوعی می توان گفت که حاصل کار و تلاش فیلمبردار و آن همه رنگها و نورها و سایه های بی نظیری که در فضای ایرلند پدید آورده، در این نسخه رنگ پریده و گاه با کنتراست زیاد، ضایع شده و از دست رفته است. برای مقایسه اصل و کپی می توان به نسخه "DVD" رجوع کرد و فرق کیفیت را دید.

موضوع فیلم به مقطعی از جنبش مردم ایرلند در آغاز قرن بیستم برمی گردد. "کن لچ" به سبک همیشگی خود، یعنی ارائه يك قصه دراماتیک بر متن بیان رئالیستی واقعیات تاریخی، جلو می رود. روایت او مثل همیشه مستقیم و صریح و بی پیرایه است. نحوه بازی ها، انتخاب چهره ها و خصوصیت فیزیکی بازیگران، نحوه کادربندی و جای دوربین و نماها، آگاهانه در



قوانین و مقررات، این سرکوب و قتل را چگونه باید دسته بندی کرد؟ این نوع از ستمگری که بی تبعیض بر این مردم (فارغ از اینکه کارگران کشاورزی هستند یا فرزندان زمینداران) اعمال می شود چه خصلتی دارد؟

"دمی ین" دانشجوی پزشکی است که هنگام تعطیلات از نزدیک شاهد این جنایت بوده است. چند روز بعد او هنگام بازگشت به انگلیس برای ادامه تحصیل، در ایستگاه راه آهن نیز شاهد صحنه دیگری از توهین و ضرب و شتم کارگران ایرلندی راه آهن توسط سربازان انگلیسی است. او دیگر سوار ترن نمی شود و بر می گردد. اینجاست که او تصمیم زندگی خود را می گیرد. بجای رفتن به دانشگاه و ادامه تحصیل به صفوف مبارزین ایرلندی می پیوندد.

در سکانس دستگیری یک گروه از ارتش جمهوریخواه ایرلند، "تدی" که هویتش به عنوان یکی از افراد اصلی این تشکیلات برای انگلیسی ها لو رفته را می بینیم که به شدت تحت شکنجه قرار می گیرد تا ارتباطات، قرارها و محل سلاح هایشان را آشکار کند. همه ناخن های دو دست او را با انبر دست می کشند ولی او مقاومت می کند و هیچ چیز را لو نمی دهد. چند سکانس جلوتر، با اختلاف نظر درونی مبارزان ایرلندی بر سر اهداف و دورنماها روبرو می شویم. جریان یک دادگاه محلی ایرلندی را می بینیم که به شکایت یک سرمایه دار رباخوار از زن فقیر و مقروض رسیدگی می کند و قاضی که دختر جوانی است حق را به زن فقیر می دهد. بر سر این رای میان "تدی" و همفکرانش از یک طرف و "دمی ین" و یارانش از طرف دیگر بحث و مشاجره در می گیرد. دعوا بر سر اینست که قوانین و مناسباتی که باید به جایی سلطه انگلیسی ها در این جامعه برقرار کنیم حافظ منافع چه طبقاتی است؟ اکثریت کارگر و زحمتکش و توده های تهیدست یا سرمایه داران و رباخواران و زمینداران ثروتمند؟ این واقعه به ذهن تماشاگری که تا اینجا داستان، "تدی" را به خاطر قاطعیتش در مبارزه و مقاومتش زیر شکنجه تحسین می کرده تلنگر می زند. "تدی" درک دیگری از اهداف مبارزه دارد و جانب سرمایه داران ایرلندی را می گیرد. بر سر این مساله "تدی" با "دمی ین" و "دن" که یک لوکوموتیو ران سوسیالیست آگاه است و همفکران آنان درگیر می شود. با وجود این، آیا کسی می تواند به این فکر بیفتد که هم صف شدن جناح "تدی" با جناح "دن" در مبارزه انقلابی برای بیرون راندن نیروهای اشغالگر انگلیسی و رسیدن به استقلال ایرلند کاری نادرست بوده؟ کسی می تواند به این نتیجه گیری برسد که آن مقاومت کردن و لو ندادن، هیچ ارزشی در مبارزه مردم ایرلند نداشته یا هیچ کمکی به امر پیشرفت مبارزه توده های ستمدیده نکرده؟ این یک کلنجار ذهنی واقعی است که فیلم "کن لچ" ما را به آن فرا می خواند.

مساله مهم دیگری که فیلم به ما گوشزد می کند نقش مرکزی مبارزه مسلحانه در جنبش رهائیبخش مردم ایرلند علیه سلطه امپریالیسم انگلستان و ستم ملی است. در جریان گفت و گوی "دمی ین" و "دن" می شنویم که کارگران راه آهن ایرلند بنا بر تصمیم **اتحادیه های کارگری مستقل** ایرلند در نقاط مختلف دست به اعتصاب زده اند و یکی از اقدامات **سیاسی** مشخص آنها سر باز زدن از جا به جا کردن نظامیان اشغالگر از طریق قطارهای مسافربری است. از صحبت های این دو و به ویژه حضور عناصر کمونیست آگاهی مانند "دن" و "دمی ین" در گروه های پارتیزانی روشن است که جنبش رهائیبخش مجموعه ای از مبارزات متنوع را شامل می شود که نوک پیکان آنها مبارزه مسلحانه است. یکی از صحنه های الهامبخش فیلم که متأسفانه شور و هیجان آن در دوبله فارسی کمرنگ شده، یادآوری خطابه انقلابی شعرگونه "جیمز کانلی" رهبر جان باخته جنبش ایرلند از سوی "دمی ین" و "دن" است. "جیمز کانلی" همان انقلابی سوسیالیستی است که با سازماندهی و رهبری حمله به یک پاسگاه نظامیان انگلیسی مبارزه مسلحانه در ایرلند را بنیان نهاد. بد نیست به این نکته اشاره کنم که در سالهای آغازین حیات "انترناسیونال سوم" (تشکیلات بین المللی احزاب کمونیست) مباحثاتی میان لنین و "کانلی" بر سر انترناسیونالیسم و مبارزه ملی جریان داشت. لنین با تأکید بر ضرورت پیشبرد و رهبری مبارزه رهائیبخش ایرلند توسط طبقه کارگر و با ترویج آموزش های مارکس در مورد مساله ملی ایرلند و اهمیت مبارزه برای حق تعیین سرنوشت ملل ستمدیده، این نکته را به "کانلی" گوشزد می کرد که "انترناسیونالیسم به معنی **بسط همبستگی بین المللی** انقلابیون **یک کشور** با انقلاب **کشوری دیگر** نیست. بلکه به معنی دیدگاه و بیان منافع مشترک **یک طبقه واحد جهانی** یعنی پرولتاریا است." آنچه از خطابه "کانلی" در گفت و گوی "دمی ین" و "دن" نقل می شود دقیقاً مربوط به هدف مبارزه رهائیبخش مردم ایرلند است. او خطابه خود را با پیش به سوی جمهوری سوسیالیستی ایرلند تمام می کند. بر سر جهت گیری ها و اهداف درازمدت تر مبارزه است که صف بندی های جدیدی در میان مبارزان ایرلندی شکل می گیرد.

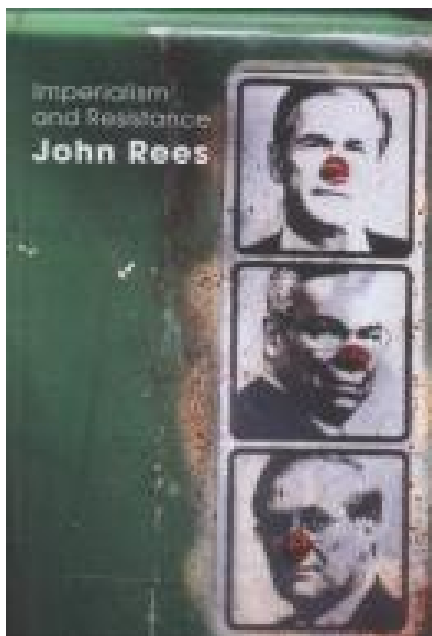
با تعمق در سکانس دادگاه می توان به یک موضوع مهم دیگر هم فکر کرد. استدلال "تدی" برای حمایت از فرد ثروتمند اینست که شما با محکوم کردن و راندن این قبیل افراد در صفوف مقاومت انشعاب می اندازید. هزینه سلاح و مهمات ارتش جمهوریخواه را همینها تامین می کنند. اگر منافعشان را در نظر نگیریم پس جنگمان را چطور پیش ببریم؟ در بحث "تدی" واقعیتی نهفته است. اینکه پیشبرد جنگ انقلابی و تامین ملزومات آن (و در سطحی دیگر، پرداختن به ملاحظات سیاسی برای تقویت و اتحاد صفوف جنبش عمومی) مساله تنظیم روابط میان قشرها و طبقاتی که مشترکاً تحت ستم ملی قرار دارند را مطرح می کند. طبقه کارگر و نمایندگان سیاسی طبقه چگونه این روابط را تنظیم می کنند؟ چگونه بدون از نظر دور کردن هدف سوسیالیسم و کمونیسم، اتحاد انقلابی مردم را سازمان می دهند و رهبری می کنند؟ چگونه جانب توده های تحتانی و تهیدست جامعه را می گیرند ولی موفق به جذب و کشاندن و یا خنثی کردن قشرهای میانی و متزلزل و نسبتاً مرفه جامعه می شوند؟ "تدی" می خواست مخارج جنگش را از کیسه ثروتمندان هموطنش تامین کند. "دن" چگونه می خواست جنگش را به پیش برد؟ همانطور که بررسی تجربه جنبش ایرلند در تمامی سالهای بعد از جنگ جهانی دوم نشان می دهد، ارتش جمهوریخواه ایرلند علیرغم اینکه به جنگ عادلانه علیه اشغالگران انگلیسی ادامه می داد ولی با عینک "تدی" به جنگ نگاه می کرد. سلاح و مهمات این ارتش را سرمایه داران امپریالیست ایرلندی الاصل در ایالات متحده و مشخصاً جناح قدرتمندی از حزب دمکرات آمریکا تامین می کردند. همین ها بودند که در دهه 1990 فشارهای موثری بر ارتش جمهوریخواه

در سکانس دستگیری یک گروه از ارتش جمهوریخواه ایرلند، "تدی" که هویتش به عنوان یکی از افراد اصلی این تشکیلات برای انگلیسی ها لو رفته را می بینیم که به شدت تحت شکنجه قرار می گیرد تا ارتباطات، قرارها و محل سلاح هایشان را آشکار کند. همه ناخن های دو دست او را با انبر دست می کشند ولی او مقاومت می کند و هیچ چیز را لو نمی دهد. چند سکانس جلوتر، با اختلاف نظر درونی مبارزان ایرلندی بر سر اهداف و دورنماها روبرو می شویم. جریان یک دادگاه محلی ایرلندی را می بینیم که به شکایت یک سرمایه دار رباخوار از زن فقیر و مقروض رسیدگی می کند و قاضی که دختر جوانی است حق را به زن فقیر می دهد. بر سر این رای میان "تدی" و همفکرانش از یک طرف و "دمی ین" و یارانش از طرف دیگر بحث و مشاجره در می گیرد. دعوا بر سر اینست که قوانین و مناسباتی که باید به جایی سلطه انگلیسی ها در این جامعه برقرار کنیم حافظ منافع چه طبقاتی است؟ اکثریت کارگر و زحمتکش و توده های تهیدست یا سرمایه داران و رباخواران و زمینداران ثروتمند؟ این واقعه به ذهن تماشاگری که تا اینجا داستان، "تدی" را به خاطر قاطعیتش در مبارزه و مقاومتش زیر شکنجه تحسین می کرده تلنگر می زند. "تدی" درک دیگری از اهداف مبارزه دارد و جانب سرمایه داران ایرلندی را می گیرد. بر سر این مساله "تدی" با "دمی ین" و "دن" که یک لوکوموتیو ران سوسیالیست آگاه است و همفکران آنان درگیر می شود. با وجود این، آیا کسی می تواند به این فکر بیفتد که هم صف شدن جناح "تدی" با جناح "دن" در مبارزه انقلابی برای بیرون راندن نیروهای اشغالگر انگلیسی و رسیدن به استقلال ایرلند کاری نادرست بوده؟ کسی می تواند به این نتیجه گیری برسد که آن مقاومت کردن و لو ندادن، هیچ ارزشی در مبارزه مردم ایرلند نداشته یا هیچ کمکی به امر پیشرفت مبارزه توده های ستمدیده نکرده؟ این یک کلنجار ذهنی واقعی است که فیلم "کن لچ" ما را به آن فرا می خواند.

مساله مهم دیگری که فیلم به ما گوشزد می کند نقش مرکزی مبارزه مسلحانه در جنبش رهائیبخش مردم ایرلند علیه سلطه امپریالیسم انگلستان و ستم ملی است. در جریان گفت و گوی "دمی ین" و "دن" می شنویم که کارگران راه آهن ایرلند بنا بر تصمیم **اتحادیه های کارگری مستقل** ایرلند در نقاط مختلف دست به اعتصاب زده اند و یکی از اقدامات **سیاسی** مشخص آنها سر باز زدن از جا به جا کردن نظامیان اشغالگر از طریق قطارهای مسافربری است. از صحبت های این دو و به ویژه حضور عناصر کمونیست آگاهی مانند "دن" و "دمی ین" در

در سکانس دستگیری یک گروه از ارتش جمهوریخواه ایرلند، "تدی" که هویتش به عنوان یکی از افراد اصلی این تشکیلات برای انگلیسی ها لو رفته را می بینیم که به شدت تحت شکنجه قرار می گیرد تا ارتباطات، قرارها و محل سلاح هایشان را آشکار کند. همه ناخن های دو دست او را با انبر دست می کشند ولی او مقاومت می کند و هیچ چیز را لو نمی دهد. چند سکانس جلوتر، با اختلاف نظر درونی مبارزان ایرلندی بر سر اهداف و دورنماها روبرو می شویم. جریان یک دادگاه محلی ایرلندی را می بینیم که به شکایت یک سرمایه دار رباخوار از زن فقیر و مقروض رسیدگی می کند و قاضی که دختر جوانی است حق را به زن فقیر می دهد. بر سر این رای میان "تدی" و همفکرانش از یک طرف و "دمی ین" و یارانش از طرف دیگر بحث و مشاجره در می گیرد. دعوا بر سر اینست که قوانین و مناسباتی که باید به جایی سلطه انگلیسی ها در این جامعه برقرار کنیم حافظ منافع چه طبقاتی است؟ اکثریت کارگر و زحمتکش و توده های تهیدست یا سرمایه داران و رباخواران و زمینداران ثروتمند؟ این واقعه به ذهن تماشاگری که تا اینجا داستان، "تدی" را به خاطر قاطعیتش در مبارزه و مقاومتش زیر شکنجه تحسین می کرده تلنگر می زند. "تدی" درک دیگری از اهداف مبارزه دارد و جانب سرمایه داران ایرلندی را می گیرد. بر سر این مساله "تدی" با "دمی ین" و "دن" که یک لوکوموتیو ران سوسیالیست آگاه است و همفکران آنان درگیر می شود. با وجود این، آیا کسی می تواند به این فکر بیفتد که هم صف شدن جناح "تدی" با جناح "دن" در مبارزه انقلابی برای بیرون راندن نیروهای اشغالگر انگلیسی و رسیدن به استقلال ایرلند کاری نادرست بوده؟ کسی می تواند به این نتیجه گیری برسد که آن مقاومت کردن و لو ندادن، هیچ ارزشی در مبارزه مردم ایرلند نداشته یا هیچ کمکی به امر پیشرفت مبارزه توده های ستمدیده نکرده؟ این یک کلنجار ذهنی واقعی است که فیلم "کن لچ" ما را به آن فرا می خواند.

مساله مهم دیگری که فیلم به ما گوشزد می کند نقش مرکزی مبارزه مسلحانه در جنبش رهائیبخش مردم ایرلند علیه سلطه امپریالیسم انگلستان و ستم ملی است. در جریان گفت و گوی "دمی ین" و "دن" می شنویم که کارگران راه آهن ایرلند بنا بر تصمیم **اتحادیه های کارگری مستقل** ایرلند در نقاط مختلف دست به اعتصاب زده اند و یکی از اقدامات **سیاسی** مشخص آنها سر باز زدن از جا به جا کردن نظامیان اشغالگر از طریق قطارهای مسافربری است. از صحبت های این دو و به ویژه حضور عناصر کمونیست آگاهی مانند "دن" و "دمی ین" در



**Title: Imperialism and Resistance**  
**Author: John Rees**  
**Publisher: Oxford: Routledge,**  
**ISBN: 0-415-34676-2**

### معرفی کتاب

## امپریالیسم و مقاومت اثر جان ریس

### سورنا هدایت

با توجه به موقعیت حساس ایران و خطر حمله نظامی آمریکا به ایران و تحلیل جالب توجه و پر محتوای جان ریس در کتاب جدیدش امپریالیسم و مقاومت از اوضاع جهانی و موقعیت امپریالیسم نوین که پس از فرو ریختن دیوار برلین ظهور کرده است در صدد بر آمدن که به معرفی کتاب "امپریالیسم و مقاومت" بپردازم.

جان ریس یکی از اعضای مؤسس ائتلاف برای توقف جنگ در انگلستان (1) و دبیر ملی ائتلاف ریسپکت (2) می باشد. او از سازمان دهندگان تظاهرات 15 فوریه 2003 بود. به جرات می توان گفت که این تظاهرات بزرگترین تظاهرات تاریخ سیاسی بریتانیا بود. موضوع اصلی آن تظاهرات اعتراض به تجاوز نظامی به عراق بوده است.

جان ریس در مقدمه کتاب خود بیان می کند که سه قدرت تعیین کننده در جهان مدرن وجود دارد: قدرت دولت های ملی، اقتصاد بین الملل و طبقه شاغل که در نهایت وابسته به دولتها، ارتش ها و بنگاه های تجاری است. اغلب رویدادهای مهم تاریخ جهان در تقاطعی که این سه نیروی تعیین کننده با هم تصادم می کنند اتفاق می افتد.

اعمال کردند تا با دولت انگلستان بر سر میز مذاکره بنشینند و اوضاع ایرلند را آرام کنند. پیشبرد جنگ با دیدگاه "تدی" و برمبنای روش بورژوازی "تدی" سرانجامی جز این نمی تواند داشته باشد. "دن" و در واقع نمایندگان طبقه کارگر می باید از اصل "تو به شیوه خود بجنگ، من به شیوه خود می جنگم" پیروی می کردند. باید به مساله تامین سلاح و مهمات نیز چنین نگاه می کردند. اساسا باید سیاست ربودن سلاح از چنگ دشمن را در پیش می گرفتند، نه اینکه به محمولات ارسالی پیشرفته از آمریکا چشم می دوختند.

"بادی که بر مرغزار می وزد" بر خلاف بیشتر فیلم های این "ژانر" که نهایتا دیدگاهی پاسیفیستی را تبلیغ می کنند و به شکل پوشیده یا آشکار، قهر انقلابی را زیانبار یا بی ثمر جلوه می دهند جانبدار قهر است. تمام صحنه های مربوط به عملیات مسلحانه شهری، و راه بندان و کمین در مناطق روستایی در عین حال که کاملا رئالیستی طراحی شده و حتی بروز روحیات و عکس العمل های گوناگون در افراد مختلف را در جزئیات به تصویر می کشد، آشکارا روحیه همدلی تماشاگر با مبارزان ایرلندی را دامن می زند. از لابلای ماجراهای این فیلم می توان ضرورت قاطعیت، ضرورت تصمیم گیری های به موقع و بی تزلزل را برداشت کرد. تصمیم گیری و اقدام به اعدام یک نوجوان 14 ساله کار ساده ای نیست. جرمش اینست که در مقابل فشار اشغالگران مقاومت نکرده، با دادن اطلاعات باعث دستگیری و شکنجه و کشته شدن چند تن از یاران خود شده است. "دمی ین" علیرغم مخالفت و ناراحتی نزدیکترین همزمانش، بار سنگین این تصمیم را بر دوش می کشد. در یکی از سکانس های پایانی فیلم، "دمی ین" در اسارت با پیشنهاد "تدی" رویرو می شود که در مقابل او دادن محل سلاح ها و مخفیگاه ها به او وعده خلاصی از تیرباران و رفتن به سر خانه و زندگیش را می دهد. "دمی ین" به او پاسخ می دهد که به خاطر همین کار "من درست به قلب آن نوجوان شلیک کردم. نه، من به خاطر جانم کسی را نمی فروشم". این صحنه نشان می دهد که آن قاطعیت در اعمال قهر انقلابی و این کوتاه نیامدن در آستانه تیرباران از یک جنس است. از یک دیدگاه واحد سرچشمه می گیرد و به اهداف و منافع طبقاتی واحدی خدمت می کند.

در "بادی که بر مرغزار می وزد" بیشتر از اینها می توان کنکاش و اندیشه کرد و نکات بیشتری را بیرون کشید. می توان در هم آمیختگی و تاثیر متقابل مبارزه طبقاتی و مبارزه ملی و تضادهای موجود در رابطه میان این دو را مورد توجه بیشتری قرار داد. تماشای این اثر به ویژه برای صاحبان ایده های چپ، برای کسانی که با مسائل گوناگون مبارزات طبقاتی و اجتماعی دست و پنجه نرم می کنند، زمینه و فرصت خوبی فراهم می کند تا به پیچیدگی های مبارزه بیشتر ببینند. از هر گوشه "بادی که بر مرغزار می وزد" پرسش هایی سر بیرون می آورد که پرداختن به آنها می تواند به باز شدن بعضی از گره های ذهنی مهم چپ در ایران کمک کند. ■

بررسی تأثیرات نئولیبرالیسم بر توسعه فقر و تهیدستی در جهان می پردازد. جان ریس این تحلیل را با ارائه آمارهای شوک آور پیرامون افت سطح زندگی در کشور انگلستان بعد از روی کار آمدن تاچر تا کنون و آمار پیرامون درآمد مردم جهان واقعی تر نشان می دهد. او می پرسد برآستی چه تعداد افراد ساکن در دنیای مدرن و نسبتاً مرفه غرب می توانند تجسم کنند که نیمی از مردم دنیا درآمد روزانه شان از 3 دلار در روز کمتر است. از نظر او تعداد این افراد بسیار ناچیز است.

فصل پنجم کتاب پیرامون تاریخ دموکراسی از ابتدا تا کنون است. این فصل که طولانی ترین فصل کتاب است جان ریس به بررسی انقلابات مهم تاریخ از استقلال آمریکا و انقلاب کبیر فرانسه تا انقلاب اکتبر و انقلابات سال 1989 بر ضد سرمایه داری در شوروی می پردازد. او در این فصل به بررسی رشد کمی و کیفی طبقه کارگر و مقاومت آن بر ضد کاپیتالیسم می پردازد و ادعا می کند با توجه باینکه در شرایط کنونی که نصف جمعیت جهان را طبقه کارگر تشکیل می دهد. این طبقه تنها طبقه ای است که مستحق پیروزی و تغییر شرایط است.

ریس بیان می کند که پایان دادن به سرمایه داری یک درخواست بزرگ ولی ضروری است. از نظر او:

"جهانی سازی منجر به خلق طبقه کارگری شده است که از هر زمان در تاریخ نظام سرمایه داری صفوفش گسترده تر است. ولی جهانی سازی از خلق یک سیستم عادلانه که در آن امکانات مورد قبول زندگی برای مردم مهیا گشته، در بسیاری از نقاط جهان سر باز می زند. یکی از عواقب آن چرخه تکراری جنگ به عنوان یکی از ویژگی های معاصر امپریالیسم است. سقوط استالینسم (در سال 1989 مترجم) به این معنی بود که دیگر دشمن خارجی به منظور عیب جویی وجود ندارد. این شرایط یک بحران اطمینان را در سیستم ایجاد کرد. تجلی مادی این بحران جنبش ضد جنگ و ضد سرمایه داری است.

در این جنبش فراگیر این سوسیالیست ها هستند که قادرند برای ایده ای که پیام آور قدرت کافی کارگران برای تغییر جهان است مخاطبان گسترده تری را کسب کنند. به علاوه آنها می توانند دور نمایی را که بر اساس آن سیستم کنونی جهان قادر باشد توسط یک سیستم مشارکتی (3) جهانی که خواسته های تولید کنندگان ثروت (کارگران مترجم) را تامین کند، جایگزین شود و آنرا تکامل دهند. هر گونه جایگزینی دیگر برای این پروژه غیرقابل قبول است."

خواندن این کتاب برای هر کسی که مایل است راه های مقابله با امپریالیسم و جزئیاتی جدید پیرامون امپریالیسم را که متکی بر منابع معتبر هستند بداند، مفید است. ■

- 1) Stop War Coalition in Britain
- 2) Respect Coalition
- 3) co-operative

کتاب جان ریس را می توان به دو بخش تقسیم کرد. نیمه اول کتاب او اختصاص به تحلیل اوضاع اقتصادی و توازن نیروها در جهان امروز دارد.

در فصل اول کتاب به بررسی توان نظامی آمریکا و استراتژی آمریکا در جهان می پردازد. جان ریس با نگرش فصل اول کتاب تلاش می کند که به افشاگری پیرامون برنامه ها و نقشه های آمریکا در خاورمیانه بپردازد. او از 11 سپتامبر 2001 به عنوان یک موقعیت استثنایی برای آمریکا در جهت به اجرا در آوردن برنامه هایش نام می برد. نکته ای که در کل کتاب توجه خواننده را جلب می کند مهارت فراوان نویسنده در بهره گیری از اظهارات و نوشته های مقامات هیات حاکمه آمریکا در جهت افشا ماهیت خود آنهاست. این ویژه گی بارز این کتاب، اعتبار آن را صد چندان کرده است.

جدولهای صفحه 14 و 15 کتاب بودجه نظامی آمریکا را با سایر کشورها قوی جهان و باصطلاح دشمنان آن در خاور میانه مقایسه می کند. در این جدول مشاهده می شود که بودجه نظامی آمریکا تقریباً سه برابر از چین، 6 برابر از ژاپن و فرانسه، 8 برابر از روسیه و 50 برابر از دشمنانش در خاور میانه ( ایران و سوریه) بیشتر است.

بر اساس تحلیل ریس دلیل اصلی جنگ در یوگوسلاوی و دخالت آمریکا در سال 99 تلاش غرب برای تسلط در آن منطقه در جهت احداث خط لوله نفت بوده است

در فصل دوم کتاب جان ریس به مطالعه و بررسی اقتصادهای مهم ملی در صحنه جهانی از قبیل ژاپن، آمریکا، چین، روسیه و آلمان می پردازد و تغییرات روابط بین آنها را از زمان بحران اقتصادی دهه 70 بررسی می کند.

فصل سوم کتاب اختصاص دارد به تحلیل موضوع نفت به عنوان یکی از مهم ترین مولفه های تعیین کننده در جهان امروز و تأثیر آن در روابط بین الملل و رفتار قدرت های بزرگ. در این تحلیل نقش آمریکا به عنوان بزرگترین مصرف کننده نفت، دکترین آن و تأثیر بزرگ نفت در معادلات قدرت بین قدرت های بزرگ موشکافی شده است.

"از ناسیونالیسم عرب تا احیا مجدد اسلامیسیم" عنوان قسمت پایانی این فصل است. در این قسمت ریس بیان می کند که بعد از سالهای جنگ جهانی دوم ناسیونالیسم و کمونیسم در خاورمیانه همواره در کنار هم تجلی پیدا کرده اند. چرا که برخی از خواسته های ضد امپریالیستی چپ با خواسته ها طبقه سرمایه دارملی هم خوانی داشته است. ولی اشتباهات چپ در آن سال ها ضربات زیادی به این جنبش ملی زد. او به عنوان نمونه از اشتباهات حزب توده در روابطش با مصدق نام می برد که منجر به محو جنبش در ایران تا سال 1978 گشت. او در توضیح ظهور مجدد اسلام از دلایلی همچون فرسودگی پروژه ملی گرایی، محو آلترناتیو کمونیستی نام می برد. او از انقلاب ایران به عنوان مهمترین حادثه در پروسه ظهور مجدد اسلام یاد می کند. به عقیده او هسته اصلی وقوع انقلاب اعتصاب کارگران شرکت نفت بود که در ادامه به علت کم آگاهی چپ ایران و انحرافات استالینیستی، رهبری انقلاب به دست خمینی افتاد.

جان ریس در فصل چهارم کتاب یک تحلیل عمیق از تأثیرات مخرب پیرامون پدیده جهانی سازی بر توسعه بی عدالتی در جهان ارائه می کند. در این تحلیل جان ریس به

## ارمغان آمریکا برای عراق از زبان آمار

### نگاهی به نقش جنبش دانشجویی در انقلاب 1357\*

#### احسان تفکری

انتخاب و بررسی يك مقطع از تاریخ معاصر، به ویژه وقتی که بر گفته ها و شنیده ها استوار باشد، کار آسانی نیست. در مورد جنبش دانشجویی ایران طی سال های حکومت پهلوی اسناد و نوشته های تحلیلی زیادی در دست است ولی بیشتر اینها، به موقعیت مشخص این جنبش در مقطع 1356 تا 1357 مربوط نیستند. از مطالعه اسناد موجود به سختی می شود فهمید که گرایشات مختلف در جنبش دانشجویی آن روزگار، اوضاع را چگونه می دیدند و با چه نگرش و پشتوانه عملی به روزهای انقلاب پا گذاشتند. آیا انقلاب را پیش بینی می کردند؟ آیا برایش تدارک می دیدند؟ و کلا جنبش دانشجویی چه نقشی در آن انفجار اجتماعی بازی کرد؟

در دهه 1350 صفوف جنبش دانشجویی ایران بیش از هر زمان دیگر قطبی شده بود. گرایشات طبقاتی - سیاسی مختلف، به شکل گروه بندی های مختلف دانشجویی حضور داشتند، هر چند دیکتاتوری عریان اجازه نمی داد که این گروه بندی ها شکل قانونی و رسمی داشته باشند. گردهمایی و تظاهرات ضد حکومتی مثل همین حالا ممنوع بود. نشریات اپوزیسیون دانشجویی اجازه انتشار نداشتند. اگر چه سازمان های مبارز غیرقانونی در بین دانشجویان هواداران بسیار داشتند ولی يك ارتباط سازمان یافته و پایدار بین تشکلات انقلابی با جنبش دانشجویی وجود نداشت. ضربات پلیسی سنگینی که این تشکلات در نیمه اول دهه 1350 خوردند حتما در این ماجرا نقش داشت. اما يك مشکل مهم دیگر هم بود. دامنه تبلیغ و ترویج سیاسی و ایدئولوژیک انقلابیون محدود بود. اطلاعیه ها و جزوات گاه به گاه منتشر می شد. به وظیفه بالا بردن و گسترش آگاهی سیاسی و بینش اجتماعی و فرهنگی توده ها و کمک به سازماندهی جنبش های رزمنده ضد رژیم، آن طور که باید و شاید توجه نمی شد.

تعداد محافل و هسته های چپ دانشجویی کم نبود. بخشی از دانشجویان نیز از مجاهدین الهام می گرفتند. اما به طور کلی يك طیف ملی - مذهبی وجود داشت که مخلوطی از ایده های بنیانگذاران مجاهدین و دکتر شریعتی و مهندس بازرگان را بازتاب می داد. هنوز آیت الله خمینی به عنوان يك رهبر سیاسی در صفوف دانشجویان مطرح نبود و صرفا به عنوان يك شخصیت ضد شاه از او دفاع می شد، نه بیشتر. آن موقع واقعا بین دانشگاه و حوزه يك شکاف بزرگ وجود داشت و روشنفکران مبارز (حتی بخش مذهبی) برای آخوندها تره خرد نمی کردند. يك علت دشمنی و نفرت آخوندها از دانشگاه و دانشجو در دوره بعد از سر کار آمدن جمهوری اسلامی، همین سابقه بود.

سال 1355 بود که بعد از يك دوره فشرده فشار و سرکوب سیاسی، زرمه "ایجاد فضای باز سیاسی" به گوش رسید. این طرح و تدبیر زاینده ذهن دستگاه حکومتی ایران نبود، هر چند که با هدف محکم کردن موقعیت رژیم شاه در بین روشنفکران و نخبان جامعه و پیشگیری از خطر اوج گیری نارضایتی سیاسی جلو گذاشته شد. دست بزرگتری در کار بود: امپریالیسم آمریکا. آمریکا بعد از شکست مفتضحانه اش در ویتنام و با توجه

از متن گزارش گروه آمریکایی مطالعات عراق بیکر همیلتون ■ 1,600,000 نفر در داخل عراق آواره شده اند و 1,800,000 نفر نیز از کشور گریخته اند.  
 ■ بعضی مناطق سنی نشین بغداد، تحت حاکمیت شیعیان کمتر از دو ساعت در روز برق دارند.  
 ■ تورم بالای 50 درصد است و بیکاری بسیار گسترده 20 الی 60 درصد جامعه را شامل می شود.  
 ■ ذخایر ارزی با ثبات و رو به رشد بوده و به 12 میلیارد دلار رسیده است. با وجود علائم مثبت، بسیاری از شاخصه های اقتصادی منفی است. رشد عراق در سال جاری در عوض 10 درصد تنها معادل 4 درصد بوده است.  
 ■ تولید و فروش نفت 70 درصد در آمد ناخالص ملی است. نفت 95 درصد از درآمد دولت را تشکیل می دهد.  
 ■ عراق روزانه 3/2 میلیون بشکه تولید و یک میلیون و پانصد هزار بشکه صادر می کند که کمتر از میزان تولید در زمان پیش از جنگ بوده است.  
 ■ فساد مالی برابر 5 الی 7 میلیارد دلار در سال است.  
 ■ وزارت خانه های بهداشت، کشاورزی، حمل و نقل توسط نیروهای مقتدا صدر حفاظت می شود.  
 ■ نمایندگان برگزیده عراقی از وزارتخانه ها به عنوان غنیمت سیاسی یاد می کنند.  
 ■ بسیاری از وزارتخانه ها نمی توانند کاری به جز پرداخت حقوق و دستمزد انجام دهند و تنها توانسته اند 10 الی 15 درصد بودجه سرمایه ای خود را خرج کنند.  
 ■ کل بودجه نظامی عراق در سال 2006، 3 میلیارد دلار است این مقدار کمتر از دو هفته هزینه نیروهای آمریکایی است.  
 ■ حملات علیه نیروهای امنیتی عراق در اکتبر 2006 میانگین 180 حمله در هر روز است که در ژانویه 2006 برابر با 70 حمله در روز بوده است.  
 ■ حدود 141 هزار نفر از پرسنل نظامی آمریکا در کنار 16 هزارو 500 نیرو از 25 کشور هم پیمان در عراق فعالند.  
 ■ سفارت آمریکا در بغداد هزار کارمند دارد و حدود 5 هزار پیمانکار غیر نظامی نیز در این کشور فعالند.  
 ■ در کل 15 هزار سرباز آمریکایی در بغداد حضور دارند، بغداد بیش از 6 میلیون جمعیت دارد که 25 درصد جمعیت عراق است.  
 ■ تقریبا همه نیروهای ارتش آمریکا، یگان های رزمی و افراد گارد ملی و ذخیره دست کم یکبار در عراق خدمت کرده اند. بسیاری از آنها برای دومین یا سومین بار به آنجا اعزام شده اند (دوره خدمت برای نیروهای ارتش یک سال و نیروهای تفنگدار 7 ماه است)  
 ■ هر ماهه تقریبا 100 آمریکایی کشته می شوند. آمریکا هر هفته 2 میلیارد دلار هزینه میکند.  
 ■ آمریکا مجموعا 34 میلیارد دلار برای حمایت از امر بازسازی در عراق اختصاص داده که حدود 21 میلیارد دلار برای "صندوق امداد و باز سازی عراق" اختصاص یافته و نزدیک 16 میلیارد دلار هزینه شده است.  
 ■ تا امروز آمریکا 400 میلیارد دلار برای جنگ عراق هزینه کرده است و مخارج ماهانه حدود 8 میلیارد دلار می باشد.  
 ■ مراقبت از نیروهای ارتش و جایگزینی تجهیزات فرسوده نیاز به صدها میلیارد دلار هزینه خواهد داشت.  
 ■ تخمین ها در مورد هزینه نهایی مداخله آمریکا در عراق 3 تریلیون دلار است.  
 ■ در همین حال توان ارتش آمریکا نیز محدود شده و افزایش اعزام نیروها به عراق مانع تامین منابع لازم در افغانستان یا بحرانهای سراسر جهان خواهد بود.





محدود شدن مبارزات چریکی از يك سو و وقوع متناوب اعتصابات کارگری در مراکز شهری از سوی دیگر، وزنه این بحث را در بین دانشجویان چپ سنگینتر کرد که باید به میان طبقه کارگر رفت، موقعیت طبقه را از نزدیک شناخت و با مبارزات کارگری پیوند خورد. بر همین مبنا، بخشی از فعالان دانشجویی، محیط دانشگاه را ترک کردند و در کارگاه ها و کارخانه ها مشغول به کار شدند و در محلات کارگری خانه گرفتند. پیوند با زحمتکشان یکی از راهکارهای اصلی جنبش دانشجویی در آن زمان بود. دانشجویان چپ به اشکال مختلف تلاش می کردند با کارگران اعتصابی رابطه برقرار کنند و از مبارزات شان حمایت کنند. هنگام وقوع زلزله گروههای همیاری سازمان می دادند و به روستاهای دور دست می رفتند. علیرغم اذیت و آزارساواک و بازداشت شدن هراسی به خود راه نمی دادند. یکی دیگر از تلاشهای دائمی دانشجویان هر دانشگاه یا دانشکده ای این بود که مبارزات خود را از صحن دانشگاه به خیابان بکشانند. این یکی از کشمکشهای دائمی میان دانشجویان با گارد بود که همواره سعی می کرد مانع از خروج جمعی دانشجویان معترض از دانشگاه بشود. دیگر تلاشهای دانشجویان چپ سازمان دادن تظاهراتهای سیاسی موضعی در محلات زحمتکشی بود. این قبیل تظاهرات عموماً در اعتراض به جنایات رژیم در رابطه با زندانیان سیاسی صورت می گرفت. مشخصاً پس از قتل زیوانه بیژن جزنی و یارانش و دو تن از مجاهدین در تپه های اوین رو به فرونی گرفت. میدان شوش، قزوین بارها شاهد چنین تظاهراتهای چند ده نفره بود. در یکی از این تظاهرات در سال 1354 یکی از دانشجویان دانشکده علم و صنعت توسط تیراندازی پاسبانی به قتل رسید. جدا از این قبیل جهت گیریها و اقدامات، جنبش دانشجویی به عنوان يك جنبش سیاسی دمکراتیک و ضد امپریالیستی، و در قالب اعتراضات و تظاهرات ها، همچنان ادامه داشت. در آن مقطع، دو عامل جدید در جنبش دانشجویی به چشم می خورد. یکم، گسترش صفوف شرکت کنندگان در تظاهرات های سیاسی علیه رژیم شاه. دوم، رزمنده تر و رادیکال تر شدن فضای مبارزات و شیوه های برخورد به نیروها و نهادهای سرکوبگر. طنز اینجاست که این اتفاقات برخاسته از حادثه شدن تضادهای طبقاتی و اجتماعی در بطن جامعه بود و خبر از شکل گیری يك

به نفرت فزاینده ای که از طرف مردم سراسر دنیا نصیبش شده بود، می خواست چهره متفاوتی از خود به نمایش بگذارد. جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا با شعار "دفاع از حقوق بشر و دمکراسی" به صحنه آمد تا خاطره چند دهه حمایت همه جانبه آمریکا از رژیم های دیکتاتوری عربیان در جهان سوم را از ذهن مردم دنیا پاک کند. اینها به هیچ وجه خیال تضعیف و به خطر انداختن رژیم شاه را نداشتند. نمی خواستند ماشین سرکوب را از کار ببندازند. قرار نبود که ساواک فلج شود یا در زندان ها تخته شود. فقط می خواستند رنگ و لعابی به دیوار زندان ها بزنند، کلمه سرکوب را با لحن بهتر و امروزی تری ادا کنند، می خواستند وانمود کنند که وضعیت می تواند به دست خود بالایی ها بهتر شود. می توان گفت یک جورهایی شبیه طرح دوم خرداد بود.

طرح "فضای باز سیاسی" کارتر، در وضع دانشگاه هم تاثیر گذاشت. تا این تاریخ، رژیم يك نیروی ویژه سرکوب با اختیارات نامحدود به اسم گارد دانشگاه داشت که مسئول در هم شکستن تظاهرات ها و اعتراضات و اعمال فشار دائمی بر دانشجویان بود. سیاست جدید، پر و بال گارد را تا حدی فیلجی کرد. امکانات صنفی دانشجویی نظیر کتابخانه مستقل، انجمن های فیلم و کوه و تئاتر و موسیقی که محیط گرد هم آبی دانشجویان و برقراری ارتباطات سیاسی و یافتن همفکر در بین دانشجویان بود، و درست به همین علت از آنان سلب شده بود، دوباره برقرار شد. البته شناسایی و پیگرد و دستگیری دانشجویان فعال و سازمان دهندگان مبارزات ادامه داشت. ولی همزمان گروهی از زندانیان سیاسی آزاد شدند، صلیب سرخ اجازه بازدید از زندان ها یافت. با این وجود سانسور بر مطبوعات و رادیو و تلویزیون همچنان اعمال می شد. اما در مورد انتشار کتابهای "مشکوک" به ویژه ترجمه ها کمتر سخت می گرفتند و به برنامه ها و نمایشات انتقادی در رسانه ها نیز بیشتر راه می دادند.

در آن شرایط دانشجویان چپ چه کردند؟ چپ در دانشگاه مثل امروز نبود که يك طیف بی حد و مرز و در هم باشد. طرفداران جنبش چریکی که نام فدائی بر خود داشت يك نیروی مشخص و مهم در چپ دانشجویی بودند. بخش مارکسیستی مجاهدین نیز طرفداران خود را داشتند. (منظور آن بخش از سازمان مجاهدین خلق است که در سال 1354 از مذهب گسست کرده و به مارکسیسم گرویدند.) در کنار اینها، محافل پراکنده و کوچکی موسوم به خط سه حضور داشتند که هم مخالف مشی چریکی بودند هم مخالف حزب توده و از مشی آگاهگرانه سیاسی پیروی می کردند. بعلاوه، طرفداران حزب توده هم به دنبال محکم کردن جایی پا در دانشگاه بودند و سعی می کردند در گروه ها و محافل مبارز دانشجویی نفوذ کنند و نظرات سازشکارانه و بورژوازی خود را گسترش دهند. اینکه آن روزها در ذهن دانشجویان چپ دقیقاً چه می گذشت را نمی شود فهمید ولی يك چیز مسلم است، اکثریت قریب به اتفاق آنان انتظار پدیدار شدن بحران انقلابی را نداشتند. بخش عمده تشکلاتی که در جنبش دانشجویی نفوذ و تاثیر سیاسی داشتند فکر می کردند که رژیم شاه به علت افزایش بیسابقه درآمد نفت تثبیت شده است. حتی بعضی ها از ورود سرمایه داری ایران به مرحله "خرده امپریالیسم" حرف می زدند. در همان موقع،

صنعتی کشیده شد. در مقابل یورش گارد به این مراسم دانشجویان دست به تحصن شبانه زدند. خبرش در همه دانشگاهها پیچید. وز وزهای سازشکارانه هنرمندان وابسته به حزب توده در مقابل نغمه های شاعر انقلابی سعید سلطانپور رنگ باخت. این نغمه ها دانشجویان را خروشانند. تظاهرات به خیابان مرکزی شهر به سمت میدان 24 اسفند (میدان انقلاب) کشیده شد. هر چند در نیمه راه با نیروهای سرکوبگر مواجه شد اما وسعت تظاهرات و جسارت شرکت کنندگان نشان از آغازی عظیم بود.

چند شب قبل از آن، تلویزیون دولتی در اقدامی بیسابقه و برمیناهی "سیاست فضایی باز" فقط لحظاتی از تظاهرات کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در واشنگتن علیه سفر شاه و درگیری دانشجویان با پلیس آمریکا و لباس شخصی های رژیم سلطنتی را نشان داده بود. دیدن آن تصاویر، روحیه و شور و شوق مبارزاتی را در دانشگاهها و کل جامعه مضاعف کرده بود. هزاران نفری که در تظاهرات تهران شرکت داشتند و صدها هزار نفری که خبرش را بلعینند مثل يك بمب صوتی در سراسر ایران عمل کردند و شاید بی آنکه خود بدانند به جامعه نشان دادند که روندی متفاوت آغاز شده است. این را حتی طلبه های قم هم فهمیدند. اوج گیری اعتراضات آنان که در فاصله کوتاهی بعد از رخدادهای دانشجویی اتفاق افتاد بازتاب همین تغییر ذهنیت نسبت به اوضاع بود.

در همین دوره کارتر به دیدار شاه شتافت تا در جزیره ثابت و آرامش گفتگو کند. هنگام این دیدار دانشگاهانی چون دانشکده پلی تکنیک صحنه یکی از پر جوش و خروشترین اعتراضات دانشجویی بود. هیچ شیشه ای سالم نماند. تعداد وسیع شرکت کننده و شعارهای رایج نشان از آن بود که موج براه افتاده سر باز ایستادن ندارد.

اگر چه تاریخ نگاران جمهوری اسلامی تلاش دارند شروع انقلاب را به انتشار مقاله روزنامه اطلاعات علیه روحانیت و اعتراضاتی که در قم به وقوع پیوست، نسبت دهند. اما بواقع قیام مردم تبریز در 29 بهمن 1356 بود که نشان داد یک انقلاب عظیم توه ای در راه است.

قیام تبریز يك نقطه عطف در میزان شرکت توده ها از قشرها و طبقات مختلف در مبارزه علیه رژیم شاه به حساب می آمد. ده ها هزار نفر به مراکز دولتی و بانکها حمله کردند. کشته دادند و برای ادامه مبارزات توده ای، مناسبیت خلق کردند. با شروع سال 1357 انقلاب، دیگر آغاز شده بود.

در فروردین این سال با باز شدن دانشگاهها رژیم شاه با براه انداختن دسته های چماقدار ساواکی و حمله به گروههای کوهنوردی در کوههای تهران، ضرب و شتم برخی استادان مترقی می خواست جنبش دانشجویی را مرعوب کند اما دیگر کار از کار گذشته بود. هر جنایت و وحشی گری بر آتش خشم مردم دامن می زد.

در سراسر ماه های بهار و تابستان، رنگ و بوی مذهبی بیشتری به مبارزات مردم زده شد. برگذاری مراسم چهلم برای جانباختگان تظاهرات ها در شهرهای مختلف، فضایی مساعدی برای گرداندگان مساجد و واعظان شبکه روحانیت مخالف شاه ایجاد کرد تا شعارهایشان را تبلیغ کنند. آنان با اتکا به احساسات و باورهای مذهبی به ویژه در میان توده های محروم حاشیه نشین و مهاجر روستائی و قشراهی سنتی جامعه شهری،

بحران انقلابی فراگیر می داد، ولی خود دانشجویان مبارز به این روند و احتمالاتی که در بر داشت، آگاهی نداشتند. درست همانطور که دید روشن و همه جانبه ای نسبت به تدبیر "فضایی باز سیاسی" و تأثیرات آن بر ساختار شکننده رژیم سلطنتی در بین مبارزان وجود نداشت. در آن روزهای رونق فعالیت انجمن های فوق برنامه دانشجویی و فضایی پر تب و تاب سیاسی، يك جریان خزنده اما کاملاً محسوس در محیط دانشگاه ها به راه افتاده بود: تبلیغات فزاینده ضد کمونیستی با استفاده از سیل اتهامات و تاریخ سازی های جعلی و تحریک افکار. این بار فقط دستگاه حکومت شاه نبود که ضد کمونیسم را اشاعه می داد. محافل و چهره های اپوزیسیون مذهبی پرچم این حرکت را به دست گرفته بودند و با استفاده از فضایی آزادی که رژیم سلطنتی با کمال میل در اختیارشان قرار می داد بر چپ می تاخنتند و برای میوه چینی در روزهای بعد تدارک می دیدند. دانشجویان چپ در برابر این جریان، رفتاری منفعلانه داشتند. هیچ مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی جدی علیه این حرکت مخرب و مسموم سازمان ندادند و راه سکوت در پیش گرفتند. این سکوت یا نشانه خوش خیالی و بها ندادن به تأثیر اینگونه تبلیغات سیمتاتیک بود، یا نشانه کوتاه آمدن و ترس از تحریک احساسات و تعصبات مذهبی در بین مردم، و یا نشانه دنباله روی از نیروهای بورژوا و مرتجع به بهانه "ضرورت حفظ اتحاد در صف مخالفان رژیم شاه" (یعنی همان سیاست زیانباری که حزب توده با تمام قوا تبلیغ می کرد).

در شهریور ماه 1356 مبارزه وسیع و قهرمانانه ساکنین خارج از محدوده علیه ماموران شهرداری که میخواستند خانه های شان را تخریب کنند، خبر از فعل و انفعالاتی در روحیه مردم داده بود. خبر این مبارزه رادیکال در همه دانشگاهها پیچیده و تحرکی به جنبش دانشجویی داد.

پاییز سال 1356 بود که جنبش دانشجویی و دانشجویان مبارز نقش ویژه ای ایفا کردند. جرقه سرریز کردن جنبشهای سیاسی توده ای و دامن گیر شدن شعله های بحران انقلابی در آستانه سال 1357 را زدند. البته این واقعیت در تاریخ نگاری رسمی جمهوری اسلامی به هیچ وجه جایی ندارد. درست همانطور که ریشه ها و علل طبقاتی وقوع انقلاب 57 در بطن مناسبات اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران را ناگفته می گذارند. درست همانطور که خواسته ها و رویاهای توده های میلیونی مردم در آن انقلاب را وارونه جلوه می دهند. درست همانطور که نقش مبارزان چپ و آزادیخواه و مترقی را در صف اول آن انقلاب و مبارزاتی که پیش از آن جریان داشت کتمان می کنند.

وقتی که شرایط عینی برای برپایی يك انقلاب پخته شده باشد، حتی يك واقعه فرعی یا يك ابتکار عمل مبارزاتی از جانب يك قشر و گروه نسبتاً محدود می تواند جو جامعه را دگرگون کند و باعث تسلسل وقایع مبارزاتی شود. شاید برگذاری شبهای شعر به دعوت کانون نویسندگان ایران در محل انستیتو گوته تهران از دید اکثریت مردم ایران در سال 1356 اهمیتی نداشت. شاید خیلی ها اصلاً خبرش را نشنیده بودند. ولی همین که به مدت ده شب، روشنفکران و هنرمندان دگراندیش در حضور ده هزار نفر که اکثراً دانشجو بودند دور هم جمع شدند و شعر خواندند و سخنرانی کردند و علیرغم همه مانع تراشی های رژیم از بیرون و سازشکاران از درون، از مبارزه و رهایی و حتی از انقلاب گفتند يك واقعه تأثیرگذار و تکان دهنده سیاسی بود. ادامه شبهای شعرگوته به دانشگاه

قرار می گرفت. علیرغم این انحصارطلبی در برخی شهرها و مناطق کشور با توجه به نفوذ و سابقه انقلابی مردم، چپ توانست صفهای مستقلی سازمان دهد. غالباً دانشجویان و دانش آموزان چپ نوک پیکان این قبیل تظاهراتها بودند.

در جریان این مبارزات میان جنبش دانشجویی و جنبش دانش آموزی پیوند گسترده ای برقرار شد. هر دانشجوی چپ و انقلابی تلاش می کرد تمام دانسته های انقلابی خود را در اختیار دانش آموزان بی باک و تشنه آگاهی قرار دهد. از دل این پیوند بود که بعد از 22 بهمن سازمانهای بزرگ دانش آموزی و دانشجویی پدید آمد.

جنبش دانشجویی سنت انقلابی دوران اختناق یعنی نشر آثار مارکسیستی و ادبیات انقلابی را به میان جامعه برد. چاپ و مهتر از آن پخش گسترده کتابهای جلد سفید بر دوش دانشجویان (و با یاری دانش آموزان) چپ بود. کوله بار سفر دانشجویان چپ به شهرستانها کتاب و آگاهی بود. که همچون آبی جذب زمین تشنه ای می شد که دهها سال بزور تشنه و محروم باقی مانده بود. سازمان دادن نمایشگاههای کتاب (بویژه در دورانی که دانشگاهها بسته بود) خود یک وسیله ترویج آگاهی و مهتر از آن عرصه سازماندهی نیروها و پیوند با دانش آموزان و دیگر اقشار پیشرو و رادیکال بود.

پاییز 1357 در حالی آغاز شد که بخش بزرگی از دانشجویان چپ انقلابی به دنبال انطباق آموخته ها و برداشت های خود از تجارب انقلابی در ایران و سایر کشورها با واقعیات متحول و گیج کننده ای بودند که در برابر چشمشان جریان داشت.

آن تصاویر شسته و رفته از انقلاب در مقابل پپیدگی ها رنگ می باخت. تصاویری ساده ای چون اینکه زحمتکشان بطور اتوماتیک بر مبنای منافع طبقاتی شان خطوط را تشخیص می دهند و جانب چپ را می گیرند، ذره ذره محو می شد. چرا که رقیب قدرتمندی چون خمینی که تکیه بر سنتها و باورهای عقب مانده مردم داشت و از همه سو مورد حمایت قرار گرفته بود، ضربه سختی به این ساده اندیشی بود.

درکهای ساده انگارانه از پیروزی انقلاب و مفهوم پیروزی روز بروز تضعیف می شد. البته سرعت وقایع همه را گیج کرده بود. همه چیز خیلی زود و خارج از تصور و اراده این یا آن فرد یا جریان به اوج رسیده بود. انقلاب خیلی سریع اوج یافت و به کسی فرصت دور اندیشی نداد. این ابهام و گیجی که دامنگیر جنبش دانشجویی نیز بود بدون شک ریشه در جهت گم کردگی جنبش چپ انقلابی ایران داشت. جنبشی نوین که هنوز دوران کودکی خود را می گذراند و در مقابل افکار و عقاید حاکم بر جامعه و آموزه های چپ تاریخا رفرمیست ایران (یعنی حزب توده) هنوز گارد مستحکمی نداشت. یکی از جلوه های بارز این ضعف نحوه برخورد جنبش چپ دانشجویی ایران به مسئله زنان بود. تقریباً اکثریت فعالین چپ دانشگاهها در مقابل رفتارهای سنتی نیروهای ملی مذهبی در مقابل زنان سکوت می کردند. این مسئله ربطی به تعداد کمتر یا بیشتر دختران دانشجو نداشت. به درک محدود از مسئله زنان و یا بهتر است گفته شود به درک محدود از انقلاب و تحول انقلابی که جامعه ما نیازمند آن بود بر می گشت.

اوائل آبان ماه، زمین چمن دانشگاه به صحنه استقبال پر شور از زندانیان سیاسی آزاد شده بدل شد. زندانیانی که اکثریت چپ بودند.

می رفتند تا چارچوب ایدئولوژیک و اهداف سیاسی مورد نظر خود را گرداگرد جنبش عمومی مردم برپا دارند.

در آن ماه ها، جنبش دانشجویی سر و صدای چندانی نداشت. دانشجویان مبارز به شکل فردی یا متشکل در هسته ها و محافل، تلاش می کردند که بر متن مبارزات توده ای فعال باشند و شعارهای انقلابی و صحیح را به شعار تظاهرات های پیاپی تبدیل کنند. بخش زیادی از توده های دانشجو که پیش از این فعالیت سیاسی نداشتند به صورت افراد در تظاهرات شهرهای مختلف شرکت می کردند و سمت و سوی ایدئولوژیک و سیاسی خود را بر مبنای جو حاکم و تبلیغات فزاینده نیروهای مذهبی که رفته رفته از پشتوانه رسانه ای امپریالیستهای غربی و مشخصاً رادیو بی بی سی برخوردار می شد تعیین می کردند. ممکنست متناقض به نظر بیاید ولی درست در شرایطی که امکانات و میدان فعالیت بیشتری برای جنبش رزمنده و انقلابی دانشجویی ایجاد شده بود، از میزان تاثیرگذاری آن بر فضای سیاسی جامعه کاسته می شد. این مساله بدون شک با موقعیت ذهنی گروه بندی های فعال دانشجویی مرتبط بود، اما بیشتر از شرایط عمومی جنبش ضد سلطنتی و ورود یکباره میلیونها نفر با گرایشهای مبهم و توهمات و توقعات زمینی و "آسمانی" به عرصه مبارزه سیاسی نشئت می گرفت. به این معنی، جنبش دانشجویی تابع یک جنبش بزرگتر و عمومی تر شده بود. شاید اگر در آن شرایط یک جریان یا حزب انقلابی با استراتژی و تاکتیکها و شعارهای روشن و مشخص در صحنه بود، می توانست حضور جنبش دانشجویی را به مثابه نیرو و نهادی در خدمت یک استراتژی کلی برجسته تر کند. در آن صورت، شاید مبارزات دانشجویی و هسته های فعال دانشجویان انقلابی می توانستند به عنوان یک ماشین تبلیغی و سازمانگر موثر در خیابانها و محلات و به ویژه در بین کارگران و زحمتکشان عمل کنند. به هر حال، چنین عاملی وجود نداشت و گروه های دانشجویی چپ و انقلابی علیرغم خواست قلبی و فداکاریهای خود نتوانستند تاثیر تعیین کننده ای بر روند تحولات بر جای گذارند و مبارزات موجود را به حداکثر رادیکالیزه کنند و به ترسیم روشنتر دورنمای یک انقلاب ریشه ای اجتماعی کمک کنند.

با این وجود جنبش دانشجویی بویژه بخش چپ آن از پای ننشست. شمار تظاهراتهای سازمان یافته توسط دانشجویان چپ در محلات کارگری و جلوی درب کارخانه ها فزونی گرفت. بسیاری از تظاهراتهای توده ای عرصه کشمکش میان نیروهای چپ و مذهبی بود. صحنه تقابل شعارهای رادیکال با شعارهای سازشکارانه و روشهای رزمنده با روشهای مسالمت جوینانه بود. اکثر نیروهای ملی مذهبی از شاه می خواستند به اسلام و قانون اساسی مشروطه عمل کند اما نیروهای انقلابی خواهان سرنگونی تام و تمام رژیم شاه بودند. آنان صحبت از حکومت اسلامی می کردند، نیروهای انقلابی صحبت از جمهوری مردمی. آنان مردم را به سکوت و آرامش دعوت می کردند و نیروهای انقلابی مردم را به شورش و طغیان بیشتر فرا می خواندند. آنان در مقابل نیروهای انقلابی و چپ که خواهان نابودی ارتش ضد خلقی بودند گل نثار ارتش می کردند.

مضافاً در بسیاری از تظاهراتهای وسیع توده ای دانشجویان چپ تلاش می کردند صف مستقلی از نیروهای مذهبی شکل دهند که اغلب موارد مورد یورش نیروهای مذهبی ارتجاعی

نیروهای مذهبی بر سر رهبری انقلاب بود. بیان این بود که ائتلاف خمینی - بازرگان بر مبنای توافقاتی که با دول غربی صورت دادند دستاوردهای انقلاب مردم را ربودند. دانشجویان چپ با بهت و تلخی این میوه چینی را در آنروز با تمام وجود حس می کردند اما کار چندان از دست آنان ساخته نبود. گنجی و ناروشنی غالب بر جنبش کمونیستی و تناسب قوا به گونه ای بود که محدودیتهای زیادی برای ابتکار عمل چپ بوجود آورده بود. با این حال بخش وسیعی از دانشجویان که پایه اصلی چپ را تشکیل می دادند تا قیام 22 بهمن از پا ننشستند.

بسیاری از دانشجویان چپ فعالانه در قیام مسلحانه 22 بهمن شرکت کردند. هر چند که نسبت به آینده چندان خوشبین نبودند. تظاهرات به مناسبت سالگرد سیاهکل خود زمینه ای شد که بخش چپ جنبش دانشجویی بتواند نسبتاً متشکل و متمرکز به یاری همافران قیامگر بشتابند و علیرغم فرمان خمینی مبنی بر اینکه من فرمان جهاد نداده ام به گسترش قیام توده ای 22 بهمن 1357 یاری رسانند و تاج شاهی را به همراه مردم در خیابانها بغلتانند. دانشجویان همراه مردم به پادگانها یورش بردند مسلح شدند و استبداد محمد رضاشاهی را واژگون کردند؛ خون سرخشان بر زمین ریخت و با خون سرخ مردم در هم آمیخت. جنبش دانشجویی ایران نقش آغازگرانه خود را به خوبی ایفا کرد و علیرغم محدودیتهای تاریخی که دچارش بود سهم خود را به انقلاب 57 ادا کرد. بدون شک جنبش دانشجویی قادر نبود که سرنوشت نهایی انقلاب را رقم زند. این مسئله در انقلاب ایران مانند هر انقلاب دیگری وابسته به نقشی است که طبقات اصلی جامعه ایفا می کنند. عوامل تاریخی طبقاتی قدرتمندتری در سطح ملی و بین المللی در کار بودند که سرنوشت انقلاب 1357 را رقم زدند.

اما جنبش دانشجویی ایران توانست خدمت بزرگ و تعیین کننده ای به جنبش انقلابی و کمونیستی انجام دهد. مهمترین خدمت و دستاورد جنبش دانشجویی تحویل اعضا و کادرهای بیشمار به جنبش انقلابی و کمونیستی بود. مبارزانی که پیشروترین عناصر نسل انقلابی بودند که با شرکت در انقلاب تجربه کسب کرده، پرورش یافته و آبدیده شده و به ستون فقرات سازمانهای انقلابی بویژه سازمانهای چپ بدل شدند. کسانی که نقش موثر و برجسته ای در وقایع بعدی انقلاب ایفا کردند. جنبش دانشجویی تجارب گرانقدری در جریان انقلاب کسب کرد. در فردای قیام بهمن 57 و سقوط رژیم سلطنتی، همه این تجارب مثبت و منفی، همه این گرایشات ایدئولوژیک و سیاسی، و همه این اندوخته های عملی، انفجارگونه در صحن دانشگاه های سراسر ایران جلوه گر شد و شروع مرحله جدیدی از جنبش دانشجویی را بر متن مبارزات حاد طبقاتی و اجتماعی اعلام کرد. که تحلیل از آن خود محتاج بررسی جداگانه ای است. ■

\* این مقاله عمدتاً بر نقش بخش چپ جنبش دانشجویی ایران در انقلاب 1357 تمرکز دارد. مضافاً در آن اشاره چندان به نقش جنبش دانشجویی خارج از کشور نشد. این مسائل مستلزم بررسی همه جانبه تری است. بویژه آنکه کنفرانس بین جهانی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور تأثیرات معین و بلاواسطه ای بر بخش چپ جنبش دانشجویی ایران داشته است.

13 آبان 1357، نقطه اوج جنبش دانشجویی و پیوند آن با جنبش دانش آموزی بود. تهران غرق آتش شد. عملاً حکومت نظامی که پس از کشتار هفده شهریور توسط شریف امامی نخست وزیر وقت اعلان شده بود بی ثمری خود را نشان داد و جای خود را به دولت نظامی از هاری داد و دانشگاهها بسته شد. اما بسته شدن دانشگاهها به معنای توقف فعالیتهای دانشجویان نبود. گسترش جنبش چپ در بسیاری از شهرستانها مدیون فعالیتهای دانشجویان چپی بود که راهی شهرهای خود شدند. بر تعداد محافل چپی متشکل از دانشجویان و دانش آموزان جهش وار افزوده شد.

با اوجگیری هر چه بیشتر مبارزات توده ای، مبارزه برای بازگشایی دانشگاهها نیز در دستور کار قرار گرفت. تحصن استادان مترقی که در جریان آن یکی از استادان مترقی و چپ دانشکده پلی تکنیک به نام کامران نجات الهی توسط مزدوران شاه به قتل رسید. زمینه را برای بازگشایی دانشگاهها فراهم آورد. همزمان روحانیت نیز تلاشهای خود را در جریان این مبارزه بکار برد تا بر دانشگاه دست گذارد و چتر مذهب و خرافه را بر مهد علم و روشنگری بگستراند.

با باز شدن مجدد دانشگاه تهران، دانشگاه به مرکزی برای سازماندهی بهتر مبارزات مردمی و سرانجام قیام 22 بهمن 1357 شد. جنبش دانشجویی که اینک جنبش گسترده دانش آموزی را هم در کنار خود داشت در آنروزها در اعتصابات و تظاهراتها و درگیری و جنگ و گریز خیابانی با ارتش، انقلاب را در مقابل سازش و توطئه های پشت پرده فریاد می کرد. همزمان، وزنه نیروهای ارتجاعی در رهبری جنبش توده ها سنگینتر می شد.

دانشگاه تهران به مرکز خبر رسانی انقلاب بدل شد. مرکز پخش انواع و اقسام اعلامیه ها و نشریات از جانب همه احزاب و سازمانهای سیاسی شد. بر در و دیوار دانشگاه ساختن نارنجک و طرز کار با مواد منفجره چسبانده و قهر انقلابی تبلیغ می شد. همزمان با گشایش دانشگاهها در بسیاری از شهرستانها که دانشگاهی موجود نبود مدارس اصلی شهر به محلی برای تجمعات، تبلیغات، سخنرانی ها و سازماندهی مبارزات توده ای بدل شد.

با آغاز مبارزه سیاسی ضد سلطنتی - ضد امپریالیستی کارگران صنعت نفت، بسیاری از دانشجویان چپ امیدوارانه به مراکز کارگری جنوب شتافتند تا نیرو و انرژی و آگاهی انقلابی خود را در خدمت این مبارزه پیشرو قرار دهند. بذر محافل نوین چپ در بین کارگران نفت و سایر رشته های صنعتی به ویژه در خوزستان در همین مقطع پاشیده شد و نضج گرفت. گروهی دیگر از جوانان چپ راهی شهرهای کردستان شدند که روزهای آغازین یک جنبش توده ای انقلابی و مسلحانه را بیرون از چتر رهبری مذهبی در شهرهای مرکزی تجربه می کرد. بخشی نیز در روزهای منتهی به قیام بهمن 57 که مساله تعیین تکلیف با قدرت سیاسی در دستور کار جامعه قرار گرفته و برنامه ریزی و سازماندهی فوری برای کسب قدرت به محور عمده بسیج پیشروان قشرها و طبقات انقلابی تبدیل شده بود، بی اعتنا به این شرایط، در کارخانه های حومه تهران تحصن کرده بودند تا به کارگران در گرفتن خواسته های اقتصادی - صنفی شان کمک کنند.

ورود خمینی به کشور و استقبال عظیم توده ای از وی بیان یک شکست و تناسب قوای نامساعد میان نیروهای چپ با